

مَائِدَةُ آيْمَانِي

جلد اول

تأليف

عبد الحميد اشراق خاوری

مؤتسسہ ملی مطبوعات امری

۱۲۸ بدیع

فرمودند امید که یاران رحمن این عبد ذلیل را بدعای خیر
بدرقه عنایتی فرستند .

کتاب مائده آسمانی مشتمل بر دو قسمت است :

قسمت اول :

شامل الواح مبارکه ایست که در جواب سئوالات نفوس از مطا^{لب}
مختلفه و مسائل متنوعه از قلم مبارک نازل گردیده و دارای سه
فصل است :

فصل اول

الواح مبارکه در جواب سئوالات از قلم مبارک جمال قدم و اسم
اعظم نازل شده مشتمل بر بیست و یک باب از اینقرار :

باب اول - لوح مبارک سؤال از اوامر الهیه

باب دوم - لوح مبارک در معنی لیلۃ القدر

باب سوم - لوح مبارک درباره راوی وجود قائم

باب چهارم - در تفسیر سدس و سدس السدس

باب پنجم - لوح مبارک درباره اعراب آیات

باب ششم - لوح مبارک درباره معنی معاد

باب هفتم - الواح مبارکه در معنی سرالتنکیس (بفصل

سوم و فصل چهارم قسمت اول نیز مراجعه شود)

باب هشتم - لوح مبارک درباره حدود سفر

باب نهم - لوح مبارک درباره تلاوت آیات مبارکه

باب دهم - لوح مبارك درباره معنی ملكوت

باب یازدهم - لوح مبارك درباره جواب چند سؤال :

(جمعا هفت سؤالست از اینقرار :

۱- درباره اکسیر (باب دوازدهم همین فصل مراجعه شود .)

۲- درباره مکاشفات یوحنا

۳- درباره در المنظم

۴- درباره حضرت شیخ و حضرت سید

۵- درباره مظاهر امر

۶- درباره آیه مبارکه من یدعی امرا الخ (بفصل

سوم از قسمت اول نیز مراجعه شود)

۷- درباره آیه مبارکه هذالیهو العلم المکنون الذی لن

یتفیر .

باب دوازدهم - الواح مبارکه درباره اسیر و شرح قول ماریه

باب سیزدهم - لوح مبارك درباره معنی بیت سمدی شیرازی

باب چهاردهم - لوح مبارك درباره حسین بن روح

باب پانزدهم - درباره قضای مملوق و محتوم

باب شانزدهم - لوح مبارك درباره عوالم الهیه و جنت و نار

باب هفدهم - لوح حاجی خلیل قزوینی که از مقام هیکل

مبارک و از ابنا^۱ سؤال کرده

باب هیجدهم - لوح مبارك درباره ارتفاع امرالله

باب نوزدهم - لوح مبارك در جواب سائل كه انفاق جان
محبوب تراست يا ذكر حق بحكمت و بيان

باب بيستم - لوح مبارك در جواب سائل از بقای ارواح و از
قربانی کردن حضرت ابراهیم خلیل الرحمن
پسر خود را

باب بیست و یکم - لوح مبارك در جواب سائل از حجت و
برهان

فصل دوم

شامل الواحی است كه در جواب سئوالات مختلفه از قلم
مبارك حضرت عبدالبهاء جل ثنائه نازل گردیده .

فصل سوم

شامل توفیقات نازله از یراعه مطهره حضرت ولی امرالله جل
سلوانه است .

(فهرس مطالب این دو فصل بتفصیل در مقدمه ۵۰۰ پیک نوشته
شده است)

قسمت ثانی

شامل الواحی است كه در مواضع مختلفه از قلم مبارك نازل گردیده
و فهرس ابواب و فصول آن در مقدمه قسمت ثانی نوشته شده
است . اینك بنگارش فصل اول از قسمت اول پرداخته و موفقیت
جمیع یاران را از خداوند متعال خواستگار است .

طهران ۱۰۴-۱۳۲۶ اشراق خاوری

فصل اول - از قسمت اول

کتاب

مائده آسمانی

شامل الواح مبارکه ایست که در جواب سائلین از قلم مبارک
جمال قدم واسم اعظم جل جلاله نازل گردیده ؛
مشمول بر بیست و یک باب

باب اول

لوح مبارک درباره اوامر الهیه

جمال قدم جل سلطانہ در لوح وفامیفرمایند :

" واما ما سئلت فی اوامر الله فاعلم بان کل ما حد د فی الكتاب
حق لا ریب فیہ وعلى الكل فرض بان یصطوا ما نزل من لـدن
منزل علیم و من ترکہ بمد علمہ به ان الله بری منه ونحن
برآء منه لان اثمار الشجرة هی اوامره ولن یتجاوز عنه الاکل
غافل بعید " انتهى .

باب دوم

لوح مبارک درباره معنی لیلۃ القدر

جمال قدم جل شأنه در لوح طیب که عنوانش " قد زکسر

ذکره لدی الوجہ " است مخاطباً بباقر فرموده :
" واما مسائل فی لیلۃ القدر قل قد ظهر یوم الاعظم و طاقت
حوله لیلۃ القدر بعد الذی اظہرناہا و زیناہا بطراز
اسمنا المنیع لما قضت لا ینبغی ذکرہا تمسک بیوم الاعظم
الذی فیہ تجلی اللہ علی کل الاشیاء ان ربک لہو الحاکم علی
ما یرید قد فسرہا من بشر الناس بظہوری انہا زینت بما
نزلت فیہا الہاء التی انشعبت منها بحور الاسماء ان اعرف
وکن من الشاکرین فی ظاہر الظاہر انہا لیلۃ فیہا ولد
محبوب العالمین و نزل ذکرہا فی لوح الذی زیناہ بہذ
الذکر العزیز البدیع " انتهى

باب سوم

در بارہ راوی وجود قائم

از قلم مبارک قدم جل جلالہ در لوح میرزا آقای افغان نازل :
" راوی وجود حضرت قائم زنی بودہ از حضرت جعفر سئوال
نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجود
آن مظلوم ابا نمود و فرمود دو سال قبل طفلی بودہ و فوت
شد صاحبان غرض اورا طرد و لمن نمودند و کذابش گفتند
و قول آن زن کاذبہ چون موافق وی و اغراض نفسانیہ نفوس
غافلہ بود آن را اخذ کردند و اعلان نمودند " انتهى

باب چهارم

در معنی سدس و سدس السدس

لوح طب که عنوانش " لسان القدم ينطق بما يكون غنية الالباء عند غيبة الاطباء " است از قلم مبارك جمال قدم جل سلطانہ الاعظم بافتخار جناب ميرزا محمد رضای طيب يزدى نسا زل شده و در تفسير بيان مبارك در اين لوح " والسدس وسدس السدس على حاله " جمال قدم جل جلاله در جواب سئوا زين المقربين مي فرمايد قوله تعالى :

" في معنى السدس و سدس السدس انا اردنا بذلك مقادير الاخلاق في الابدان المعتدلة على مذهب القوم فاعلم ان البلغم سدس الدم والصفراء سدس البلغم اذا معنى ما ذكرنا والسوداء ثلاثة ارباع الصفراء ولنا بيان آخر ان ربك لهو العليم الخبير " انتهى

باب پنجم

لوح مبارك در باره اعراب آيات مبارکه

جمال قدم جل جلاله مي فرمايند قوله تعالى :

" ان يا زين تمويق جواب ما سئلته في الايات حفظ تغيير بوده چه که در او ايل ابداء در حين نزول ملاحظه قواعد قوم

نمیشد و این ایام نظر بحکمت ملاحظه میشود لذا اگر لوحی از قبل تلقاء و جه قرائت شود یَنْزَلُ فِي بَعْضِ الْمَقَامِ بِفِيْرِمَا نَزَلَ مِنْ قَبْلِ اَيْنَ نَظَرَ بِنَظَرِهَا رِعْبَارَتِ اسْتِ وَفِي الْحَقِيْقَه اَنْجَه نَازَلَ هـ مَا نَ صَحِيْحٌ بُوْدَه وَ خَوَاصُّ بُوْدِ دِر اَرْضِ سَرِّ اَرَا دَه چنان بود که قواعدی در علم الهیه نازل شود تا کل مطلق باشند نظر با حزان و آورده و اشغال متواتره و ابتلا هـ ای متابعه تأخیر افتاد و دیگر سبب اعظم آنکه هر مجهول سی کلمات مجعوله ترکیب نماید و ناس نازل بآن قواعد صحیح دانند مع آنکه اگر از خود اوسئوال شود عالم بحر فی نبوده چنانچه در یحیی و اتباعش مشاهده مینمائید العلم فی قبضه یقلبه کیف یشاء مثلا در بعضی مقام آیه بر حسب قواعد ظاهریه باید مرفوع و یا مجرور باشد منصوب نازل شده در این مقام یا کان مقدراست و یا امثال آن از احرف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده بر حسب ظاهر بین نوم دون آن مقرر است در این مقام حرف جر و یا مضاف که علت جر است محذوف و این قاعده را در کل جاری نمایند و همچنین در بعضی مواقع نظر بطراز آیات است لاجب ان نذکر القافیه فی هذا المقام و همچنین نزد ائمه نحو فعل لازم در سه مقام بدار از تعدی ظاهر بالتکریر و انباء و الهمزه این در نزد قوم محتر است و اکن در علوم الهی بقرینه مقام فصل

لازم متعدى وفعل متعدى لازم میشود طوبى للمصرفين
طوبى لمن كان موقنا بان العلوم كلها فى قبضة قدرة ربه
العليم الخبير و همچنين فعل متعدى مثل رفع ارفع نازل
مثال آن دركتب سماويه هم ازقبل بوده واين در مقام
تأكيد " انتهى

باب ششم

روح مبارك در باره معنى مصار

جمال قدم جل جلاله در لوح وفاميفرمايند قوله تعالى :
" اما ما سئلت فى المصار فاعلم بان العود مثل البدء كما
انت تشهد البدء كذلك فاشهد العود وكن من الشاهدين
بل فاشهد البدء نفس العود وكذلك بالمكس لتكون على
بصيرة منير ثم اعلم بان كل الاشياء فى كل حين تبدء و تصو
بامر ربك المقتدر القدير واما عود الذى و مقصود الله فى
الواحه القدسى المنيع و اخبر به عباده و موعود الممكنات فى
يوم القيامة و هذا اصل العود كما شهدت فى ايام الله
و كنت من الشاهدين وانه لو يعبد كل الاسماء فى اسم وكل
النفوس فى نفس ليقدر وانه لهوالمقتدر القدير و هذا العود
يتحقق بامره فيما اراد وانه لهووالفاعل المرید و انك لا تشهد
فى الرجوع والعود الا ما حقق به هذان وهو كلمة ربك العزيز

المليح مثلا انه لو ياخذ كفا من الطين ويقول هذا هو
الذي اتبعتموه من قبل هذا الحق بمثل وجوده وليس لاحد
ان يعترض عليه لانه يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد وانك لا
تنظر في هذا المقام الى الحدود والاشارات بل فانظر بما
حقق به الامر وكن من المتفرسين " الى قوله تعالى " فانظر
في يوم القيامة لويحكم الله على ادنى الخلق من الذين آمنوا
بالله بان هذا اول من آمن بالبيان انك لا تكن مريبا في ذلك
وكن من الموقنين ولا تنظر الى الحدود والاسماء في هذا
المقام بل بما حقق به اول من آمن وهو الايمان بالله وعرافان
نفسه والايقان بامر المبرم الحكيم فاشهد في ظهور نقطة
البيان جل كبريائه انه حكم لا اول من آمن بانه محمد رسول
الله هل ينبغي لاحد ان يعترض ويقول هذا عجمي وهو
عربي وهذا سمي بالحسين وهو كان محمدا في اسمه لا فهو
نفس الله الملى العظيم وان الفطن البصير لن ينظر الى
الحدود والاسماء بل ينظر بما كان محمد عليه وهو امر الله
وكذلك ينظر في الحسين على ما كان عليه في امر الله المقتدر
المتعالى المليح الحكيم ولما كان اول من آمن بالله في البيان
على ما كان عليه محمد رسول الله لذا حكم عليه بانه هو وبانه
عوده ورجعه وهذا المقام مقدس عن الحدود والاسماء لا ترى
فيهما الا الله الواحد الفرد المليح " الى قوله تعالى " ثم اعلم

بان يوم الظهور تمود كل الاشياء عما سوى الله وكلها في صُقع واحد ولو كان من اعلاها وادناها وهذا الصود لن يعرفه احد الا بعد امر الله وانه له والامر فيما يريد وبعد القاء كلمة الله على الممكنات من سمع واجاب انه من اعلى الخلق ولو يكون من الذين يجمعون الرماد ومن اعرضه و من ادنى العباد ولو يكون عند الناس وليا ويكون عنده كتب السموات و الارضين " انتهى .

باب هـ فتم

در بیان معنی سر التنکيس

جمال قدم جل جلاله در لوحی میفرمایند قوله تعالى :

" اما در فقره عبارتیکه منسوب بجناب شیخ احمد احسائی علیه بهاء الله بوده اصل آن عبارات رایگی از شیخیه نوشته در عراق سؤال نموده چند محل آن مفلوط مشاوه شد و لکن التفاتی بتصحیح آن نشد بعینه همان عبارات کاتب نقل شده چنانچه در لوح میرکریمخان هم اشاره باین بیان است . است يك فقره از فقرات آن ذکر میشود لتوقن ان ربك لهم والعلام العليم الواو ثلاثة احرف ستة والف وستة قد مضت ستة الايام اين اشاره بخلق سموات وارض است في ستة ايام میفرمایند که آن خلق منتهی شد والف بین و اوین دلیل است برتما^{صیت}

سته اولی و آن الف مقام قیام قائم است چنانچه طاهر شد
 و واواخری اشاره بخلق سموات بدیمه است بطهور قیوم
 فی ستة ایام آخر و بعد از ظهور این مقام سر تنگیس مشاهده
 میشود لرمزالرئیس کما سمعت یجعل اعلاهم اسظهم مقصود
 شیخ آنکه مضت ما خلق فی ستة ایام و انتهت بالالف القائم
 بین الحرفین و ارتفعت فی ستة ایام اخری ما ارتفع من قبل
 اذا يتبدل الامور كلها كما رأيت وعرفت كذلك تم الامر بالحجة
 وظهر امر الا علم بین البرية له الحمد على ذلك در این ایام
 قلم اعلى بتفسیر متوجه انه يحب ان ينطق فی كل الاحیان
 انه لا اله الا انا المقدر المزیز المنان این دو کلمه هم لا جل
 آنجناب من غیرسئوال نازل شد و فی الحقیقه بهمین دو کلمه
 جمیع عبارات جناب شیخ تفسیر شد و مقصود از ذکر او در لوح
 میرکریم آن بوده که شاید عجز خود را مشاهده کند و از حق
 سئوال نماید و لکن از کبر و غرور مع عجز نفسش استفسار ننموده
 و توجه نکرد الا انه من الخاسرین جمیع شیخیه بقول خود که
 در عراق ذکر نمودند عاجز شدند از معنی آن حتی مذکور نمودند
 که خدمت سید مرحوم هم عرض نمودند و ایشان هم ستر فرمودند
 جوابی اظهارنداشتند كذلك قصصناك ما اردناه ان ربك
 لهوالمليم الحكيم " انتهى .

و در لوح دیگر از قلم جمال قدم جل سلطانیه نازل قوله تعالی :

" اینکه سؤال نمودی از سر تنکیس لرمز رئیس در اول ظهور
 ملاحظه نما شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای ایران بود
 و سایر علمای نجف در ارض طرف و بلاد ایران بعد از ارتفاع
 کلمه و اطهار امر کل محبوب و ممنوع مشاهده گشتند از بحر
 بیان رحمن محروم و از آفتاب دانش بی خبر بلکه برضای
 بسبب ولعن مشغول جوهر وجودی را که در قرون و اعصار
 لغایش را سائل و آمل بودند و عند ذکر اسمش عجل الله فرجه
 میگفتند ردتش نمودند و بالاخره بر سفک دم اندا هرش فتوی دادند
 و لکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی نوشیدند
 و بافق اعلی راه یافتند و در یوم ارتفاع صریقلم اعلی بکلمه
 لبیک فائز گشتند کذلک جعلنا اعلیهم اسفلهم و اسفلهم
 اعلیهم این است سر تنکیس لرمز رئیس " انتهى .
 و در لوق دیگر میفرمایند قوله تعالی :

" و الدائم بلا زوال کتاب آنجناب لدی العرش حاضر و
 بانوار ملکوت مشاهده و بیان فائز حمد محبوب عالم را که
 به اشراقات صبح قدم منور و از استاز نفعه کلمه اولیه مهتر
 گشته اید و بسته ثانیه بعد از الف قائمه که مشعر بر اندا و
 سته اولیه بوده عارف شده اید این است مقامی که جناب
 احمد احسائی علیه بهاء الله از آن اخبار فرموده قوله الواو
 ثلاثة احرف ستة والف وستة وقد مضت ستة الايام والالف

هوالتمام ولا كلام فكيف ستة الايام الاخر والا لما حصل العمود
فانه سر التنكيس لرمز الرئيس فان حصل من الغير الاقرار
بالسته الباقيه ثم الامر بالحجة وقد طهر السر الا عظم السي
آخره ستة اوليه اشاره بسماوات كور قبل است كه درسته ايام
خلق شده وقد مضت اى طويت بالالف القائمه التى هى
النقطة ثم ارتفعت ستة اخرى بطهور اسمى الا بهى كذلك
ينبئك العليم الخبير وبه ظهر سر التنكيس لان علم الرئيس
قد نصب على كل علم باذخ رفيع كذلك جعلنا اعلام اسفلهم
واسفلهم اعلام طوبى للمارفين اى ناظر الى الله
بياناتى كه در اين مقام فرموده اند احدى تاحين ادراك نمو
وازايم كرماني مخصوصا سئوال شد كه تفسير نمايد وعند
عجز نفس خود از مطالع علم سئوال كند اخذه الفرور والا استكبا
على شأن منع عن عرفانه الى ان رجع الى مقره ان ربك لهو
العادل الحكيم ومقصود از آن بيان همين فقره بوده به ظهر
كل امر وبرز كل سر ولا ح كل مكتوم وانتهى كل طهور وختم
كل لوح مبين الى آخر اللوح .
ودر لوح ديگر قوله عظم شأنه :
" يا اسد يا ايها الناظر الى الفرد الا حد اين عبارات در مكتوب
است كه مرفوع شيخ احمد احسائى عليه بهائى بيكى مرقوم
داشته وتصريح وتلويح واشارات ورموزات آن كل بنفس

ظهور راجع مقصود آنکه ناس را اخبار نمایند و آگاهی بخشند
 ایامی که نیر علم از افق عراق مشرق حضرات شیخیه کلمات شیخ
 را سؤال نمودند اول آن باین کلمات عالیات مزین انه بعد
 انقضاء المص بالمرایقوم المهدی علیه السلام الی ان قال
 الواو ثلاثة احرف ستة و الف و ستة وقد مضت ستة الایام
 والالف و التمام ولا کلام و کیف الستة الایام الاخر والالماحصل
 المود لانه سر التنکیس لرمز رئیس مطفو علی و او سه حرف ^{ست}
 دو و او و یک الف در وسط آن ظاهر مقصود آنکه سته گذشت
 و منتهی شد و این اشاره است بآیه مبارکه در فرقان بقوله تعالی
 خلقنا السموات والارض فی ستة ایام میفرماید آن آسمان
 مطوی شد کظی السجل و آنچه با او بود و همچنین ارض
 میفرماید سموات مرتفعه در فرقان مع شمس و اقمار و نجوم که
 علما و عرفا و احکام و شراین کل بالف ما بین دو و او منتهی شد
 و اگر حاصل بشود از برای نفسی اقرار بسته باقیه یعنی باین
 سموات بدیعه جدیده ثم الامر بالحجة یعنی یعرف و یعترف
 و یقر بالحجة و ظهر الاسم الاعظم و اینکه سر التنکیس لرمز
 رئیس میفرماید این اشاره بحدیث یجمل اعلاهم اسفلهم
 و اسفلهم اعلاهم بوده مشاهده نما رؤسائی که بر اعلی المقام
 منزل داشتند راجع شدند به پست ترین مقام این است
 سر تنکیس از رموزات و اشارات رئیس ظاهر و بعد از ظهور کلمه

هو در قصص انا آسمان پیچیده شد و شمس معلّم و نجوم ساقط
و ارض منشق چه بسیار از علما که خود را بحر علم میدانستند بکلمه
مذکور بهیئت المقام راجع بل فانی و چه مقدار از عبارات که در هیچ
جمعی مذکور نبودند بمجرد اقبال از کتاب علیین محسوب
ایشانند اوراق صحف و کلمات زبر و حروفات کتاب جواهر
عالم از قرع و انبیق حکمت و بیان که نون و قلم اعلی است کشیده
شد امر من عنده وهو الا مر الحکیم" انتهى .

باب هشتم

لوح مبارک درباره حدّ سفر

در لوح ورقای شهید از قلم جمال قدم جل جلاله نازل قوله
تمالی :

" حد و سفر نه ساعت در کتاب الهی مصین شده یعنی از مقام^{میکه}
حرکت مینماید تا مقامیکه اراده وصول بآن نموده ۹ ساعت
باشد حکم صوم مرتفع است و یومیکه قصد سفر مینماید
آن یوم صوم جائز نه " انتهى .

باب نهم

لوح مبارک درباره تلاوت آیات منزله از سما مشیت

در لوح ورقای شهید از قلم جمال قدم جل جلاله نازل

قوله تعالی :

" اینکه مرقوم فرموده بودند در بعضی ادعیه و مناجات منزل نازل و اجمله اگر در مقام رجا و اجملنی که اضافه بقائل است تلاوت شود تحریف محسوب است یا نه عرض میشود این فقره تحریف نیست و هر دو قسم جایز است و همچنین در کلمه مبارکه قل اللهم و قل لك الحمد حذف کلمه قل و ذکر آن هر دو صحیح است اما ذکر " نظر بشفاعت کلمه مبارکه که از قسم مالك احدیه ظاهر شده و حذف آن جایز چه که ظاهر بودیت و اختصاص در این مقام اظهار است " انتهى .

باب دهم

در باره معنی ملکوت

در لغت و رقای شهید از قلم جمال قدم جل سلطانہ نازل
قوله تعالی :

" یا ایها الناظر الی الافق الاعلی علیک بها اللہ مولی الوری مقصود از ملکوت در رتبه اولی و مقام اول منظر اکبر بوده و در مقام آخر عالم مثال است مابین جبروت و ناسوت و آنچه در آسمان و زمین است مثالی از آن در آن موجود است در قوه بیان مستور و مکنون بجز جبروت نامیده میشود و این اول مقام تقیید است و چون بظهور آید بملکوت نامیده میشود

کسب قدرت و قوت از مقام اول مینماید و بماد و نش عطا میکند
 این عوالم و عوالم مشیت و اراده و قدر و قضا و ازل و سرمد
 و دهر و زمان مکرر در بعضی از الواح از قلم اعلی نازل طویلی
 للفائزین " انتهى .

باب یازدهم

لوح مبارک در جواب چند سئوال

جمال مبارک در لوح ورقای شهید میفرمایند قوله تعالی :
 " در باره اکسیر مرقوم فرموده بودند مکرر این کلمه علیا از لسان
 مالک اسما شنیده شد قوله جل بیانه و عز برهانه یا عبد
 حاضر آنچه در باره اکسیر از سما مشیت الهی نازل نظر بسئوال
 عباد بوده مکرر سئوال نموده اند تا آنکه نازل شد آنچه نازل
 شد والا قلم اعلی تعرض نمینمود و اقبال بذکر این امورند شسته
 و ندارد انبیا ذکر فرموده اند و همچنین حکما در وجود و
 عدم این صنع گفتگوهای لا تحصی بمیان آمده بعضی گفته اند
 اجساد غیر زهب بواسطه امراض از بلوغ باین مقام ممنوعند و
 قوت و اعتدال اکسیر رفع مینماید و بلون و کینونیت اصلی ظاهر
 میشوند و برخی این فقره را محال دانسته اند چنانچه گفته اند
 این فلزات هر یک از اجزا مختلفه ترکیب شده اکسیر عاجز
 است از تصرف در اشیا مختلفه متناقضه جمهوری از حکماء

قلب ماهیت را محال دانسته اند کتب قوم مشحونستوبایسن از کار و اعتراضات و اختلافات حکما از فلاسفه و غیرهم ولیکن اگر صاحب فؤاد و بصر در بیاناتیکه از قلم اعلی جاری شده تفکر نماید امر وجود و عدم بر او ظاهر و هویدا و آشکار شود " انتهى این عبد عرایض دوستان الهی را که از این امر سؤال نموده اند عرض نموده و بمضی در سؤال بکمال اضرار ظاهر لذا جاری شد از قلم اعلی آنچه موجود است وقتی این کلمه علیا استماع شد فرمودند " یا عبد حاضر اگر جواب نازل نشود بیم آنست بر عدم علم الهی حمل نمایند " انتهى . و بهر نفسی جواب نازل حکم منع در او بوده الا یک یا دو حکم منع بر اشتغال باین عمل مکرر نازل حکمت قبل بالمره با حکمت حال مختلف شده در عناصر و در سیارات و همچنین در حرکات و ارواح و اجساد اختلافات کلیه ظاهر چه در تأثیرات و چه در اعداد و البته در سنین بعد هم ظاهر شود آنچه حال از عیون مستور است و این ظهور اعظم سبب و علت است از برای فتح ابواب علوم و حکم احدی علوم و جنود حق را تاحین بتمامه احصا نموده چه بسیار از شמוש ظاهره که دیده نشده و چه بسیار از اقمار که انبصار مستور است " اینکه درباره مکاشفات یوحنا علیه بهاء الله الای بهی مرقوم داشتند صحیح است ایشان بکمال تصریح ذکر فرموده اند چنانچه میفرماید مدینه جدیده از آسمان

نازل یحیی اورشلیم جدیده در اورشلیم نازل میشود چنانچه نازل شد اینکه ذکر در منظم و روایات مذکوره در آن را فرمودند مطابق است و موافق ولکن ناس مخالف و منافق .

اینکه درباره حضرت شیخ و حضرت سید علیهما من کل بهاء ابهاده مرقوم داشتند که در نزد بعضی از احباب از مراتب و مقامات ایشان صحبت میشود که ظهور احمدی مقام سماوی محمدی است و رتبه رسالت بایشان معروض شد و قبول نمودند آیا این اقوال مأخوذی دارد یا از اوهام افهام است البته از اوهام افهام بوده و هست فخر احمد در آن است که بعضی از اسرار نبوت آگاه شد و حامل امانت گشت این مقام بسیار عظیم است یکفیه و رب العالمین

بعضی از عرفاهم گفته اند آنچه را که شایسته نبوده بعضی باطن درست کرده اند و خود را از اهل آن دانسته اند

لصمرا لله در ساحت حق از بموضه پست ترند عارف بی انصافی گفته مقام نبوت مقام نباء است و مقام مکاشفه و مشاهده فوق آنست ثانی را مقام اولیا و اول را مقام انبیا دانسته این بی بصر بی حقیقت این قدر ادراک ننموده که نباء انبیا بعد از مکاشفه و مشاهده بوده بهم طهر کل امر حکیم و کل سر عظیم معدن نبوت و ولایت انبیا بوده اند و بگمه انبیا و اولیا در ارض ظاهر باری اکثری از عباد بهوی نطق نموده

و مینمایند این اختلافات که مشاهده میشود کل از معتد
 و ملحدین بوده و هست و نفسی بخواید عدد شعبه های
 طریقت را که الیوم ما بین ناس مذکور و مشهود است احصا نماید
 باید مدتی اوقات صرف کند نفوس جاهله غافله ناس
 را مبتلا نموده اند بکمال روح وریحان و حکمت القا نمائید
 آنچه را که سزاوار است و مقام حضرت شیخ و مرفوع سید علیهما
 بهاء الله و عنایاته بسیار عظیم است وقتی از اوقات این کلمه
 مبارکه از معدن حکمت الهی ظاهر فرمودند یا عبد حاضر
 حضرت احمد و کاظم آگاه بودند و از معانی کتب الهی مطلع
 و باخبر نظر بجزب قلوب بعضی بیانات فرموده اند و مقصود
 تقرب نام بوده که شاید بکلمه حق فائز شوند چنانچه فائز
 شدند نفوسیکه اول بشریحه الهی وارد گشتند آنحزب بوده
 و این فقره گواه است بر آگاهی و علم و حیکت و سبیل مستقیمی
 که بآن متمسک بوده اند «نیثا لهم» انتهى در او آخر
 مکرر حضرت سید علیه من کل بهاء ابهاه میفرمودند آیا
 نمیخواهید من بروم و حق ظاهر شود اصل مقصود این کلمه
 بوده ولیکن نظر بمقتضیات حکمت ظاهر شد از ایشان آنچه
 ظاهر شد و اینکه از مطاها را مر سئوال نمودند ایشان در بطن
 ام دارای مقامات بوده و هستند و بمقتضیات اوقات و اسباب
 ظاهر شده اینکه از آیه مبارکه منزله در کتاب اقدس سئوال

شده قوله تبارك وتعالى :

" من يدعى امرأ قبل اتمام الف سنة كاطه الى آخره بيان الله
 این فقره عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة " يا
 ايها الناظر الى الوجه والطائف حول الامر آنچه عرفانشر بر
 كل لازم بود در این آیه مبارکه نازل و بر كل فرض است
 اقرار بآن و تمسك بآن اكثرى از جهال غافلند و در سبيل
 او هم سالك و ناس هم اكثرى هي خبر لذا این آیه مبارکه
 محض فضل نازل تا متابعت هر ناعقى ننمایند و سبب تضييع
 امر الله نشوند " انتهى .

في الحقيقة این آیه مبارکه عنایتی است بزرگ از برای كل چه که
 آن محبوب میدانند هر روز از شطری نعیقی ظاهر و همچنین
 اعمالی که سبب و علت تضييع امر الله بوده گمانشان آنکه امر الله
 بمثابة لعب اطفال است هر یوم بلعبی مشغول و بکلمه ناطق
 قد خسر الذین نطقوا بما لا اذن الله لهم و عطوا ما بکت به
 عین العدل و الانصاف باید آن محبوب ناس را متذکر
 دارند و اینکه از آیه مبارکه آخری سؤال نمودند قوله تبارک
 و تعالی : " قل هذا لهو العلم المکتون الذی لن یتفیر " ^ک
 مقصود این بیان از باقی آیه مستفاد میشود قوله تعالی :
 " لانه بدء بالطاء المدلة على الاسم المخزون الطاهر
 الممتنع المنیع و عدد تقسیم با عدد جامع کسور تسعه مطابق

وموافق است امروز عالم غیب وشهاده طائف طاء مدله است
لمر مقصودنا ومقصودكم ومقصود من فی السموات والارض مخزون
است در این سلیمان حروف یعنی طاء آنچه که اقلام عالم از
ذکرش عاجز وقاصر است " انتهى .

باب دوازدهم

الواج مبارکه درباره اکسیر و شرح قول ماریه
جمال قدم جلّ جلاله در لوحی میفرمایند قوله تمالی :

هو الله

واما ما سئلت من الحجر فاعلم بانه مطروح في كل مكان وفيه
قدرنا كنوزا ما اطّلع بها الا من علمناه علما من لدنا ان ربك
لهوالمليم الخبير انه واحد في نفسه ويظهر منه الكثرات
طوبى لمن عرفه وشهد قدرة الله فيه ولا يمنع عن هذا الصرا
المستقيم انه لکنزالله بين عباده و مخزن الاسرار بين خلقه
ومطلع القدرة لكل عارف بصير قدرنا فيه ماء وسمينه بالفرارو
ربينا ارضه بهذا الماء الى ان صعد بقوة الماء الدهن
الذي كان مستورا فيه وانه لكبريت الاحمر واكليل الاكليميل
والنفس التي تكلمت فيها الحكماء و ماتت في حسرتها اخلق
كثير وانه ماء في منظره و نار في طبيعته و هوا في سرّه
وقدرنا فيه الارض و سقيناها بمائه وانبثنا منها رياحين

الحكمة وانه لسرّ عظيم فاعلم بان من الحجر يتم هذا
المعمل وحده ولا يدخل فيه خارج ولا يخرج منه داخل
قد خلقه الله آية قدرته بين العالمين وانه لا صل الذي
تكلم فيه الحكماء والزيبق ماء الذي يقطر منه وان هذا الماء
مفتاح الامر لو انت من العالمين واذ احصل لك المفتاح
فافتح به ابواب كنائز ربك في هذا الحجر الذي منه ينفجر
الانهار من لدن حكيم خبير وهذا المفتاح في منظره ماء
وفي باطنه نار واذ سلطته على الارض يصعد بقوة الماء من
الحكماء انه قد سمي بكل اسم وانه لهو الدم الاطهر
والهواء النافذ والذهب الطاير والنفس الرطبة وانه لجوهر
الفاعل الذي من فعله تحيرت افئدة البالغين فلما عرفت
الحجر واخذت على قدر حاجتك ظهره ثم فصله من النار
اذ يظهر لك عناصر الاربعة وتجد نفسك في حيرة عظيم
خذ مائه وانه هو الذكر وزوجه باخته التي سميت بالكبريت
واذا مضت ايام يمقد الماء نفسه ويظهر المولود واذ رأيت
فاشكر الله ربك ورب العالمين انه لهو البيضته الشقراء وقدرنا
فيه الروح والنفس والجسد وانا سمينا هذه البيضته بالحجر
تالله كشفنا ما هو المستور عن اعين العلماء والعرفاء والحكماء
وكان ربك على ما اقول شهيد واذ اهلقت اليه ورزقك الله
به هذا اول مقام التدبير خذ به حول الله وقوته ثم اخرج

منه الروح والنفس والجسد ثم طهر كل واحد منها ثم مزجها في قرعة عمياء ليصير كلها شيئا واحدا اذ اتيم لك العمل وترى قدرة ربك وتجد نفسك متحيرا في ٥. اذا الصنع العظيم واذا لوتلقى دره. ما منه على الف الف من الاجساد الممتد له ليقلبها باذن الله خالق البرية وتجدها شمسا ابريزا خالصا كذلك بينا لك بيانا شافيا يستغنى به الفقراء والمساكين ينبغى لمن عرفها بان لا يصنعه لنفسه ويكون من المتقين تالله عند ربك علم الاولين والاخرين وكما سمعت من الذي كفر بالله انه افترى قل يا ايها الكاذب فاسرها امك لتجده في خسران عظيم انه يكتب بعض ما سمع منا وما اطلع بظاهرها جرى من قلمنا ولساننا وانك تصدقني لوتكون من المنصفين انه لا يعرف اليمين عن الشمال وكيف ماستر في سرادق عنمة ربك المقتدر الحافظ العليم انا نزلنا في كلما سئلت الواحاشتي لوتريد فانظر فيها لتوقن بان العلو كلها عند ربك وما اطلع بها الا نفسه العليم انتهى .

ودرلوحى ديگر مي فرمايند : قوله تعالى :

" واينکه سئوال از قول ماريه نموديد اصل عمل ماريه در صمغه بيضا و حمراست و صمغه حمرا را از صمغه بيضا اخذ نموده ومن طفر به فقد ظفر بالفاية القصوى واوست دهن حکماء و کبريتهم وبيضة شقراء و هذا معنى قولنا لولا القمر لم تكن

الشمس ولولا الفضة لم يكن الذهب و اردنا من الفضة الارض
البيضاء و انها هي الصمغة البيضاء و اخرجنا منها الذهب
وسميناه بالصمغة الحمراء و له اسماء لا تحصى ما اطلع بها
احد الا من عنده علم الكتاب و عند ربك علم كل شئ و في
قبضته مفاتيح خزائن الاشياء يعطى لمن يشاء و يمنع من
يشاء انه لهم و العزيز الوهاب و اما فذكرت انها قالت
خذ من فرع الحجر لا من اصله و لا من الحجر الى آخر قولها .
بدانکه اصل مقصود در این فن شریف معرفت حجر مکرّم است
و اخذ فرع حجر منوط بعرفان اصل حجر است و هر نفسی
باصل عارف شد از امثال این عمل مذکورہ غنی و مستغنی
خواهد بود چه که بر اعمال عظیمه قادر است و جمیع حکماء
اصل حجر را کتمان نموده اند غایت کتمان و آنچه هم از اعما^ل
نکر نموده اند یا محذوف الاول است یا محذوف الاخر یا
محذوف الوسط هین علی را بترتیب ذکر نموده اند
و آنچه از اعمال برانیه ذکر نموده اند لاجل انصراف
انظار از اصل عمل جوانیه بوده از برای اعمال جوانیه امثله
در برانیه یافته اند و ذکر نموده اند و همان ذکر اشیا برانیه
رموز و اشارات و کنایات و استعارات و تشبیهات حکما است
مثلا ذهب ذکر نموده اند و مقصود از ذهب زهبی است که
در معدن مخصوص است و چون مناسبت و مشاکلت ما بین

ذهب جوانیه و ذهب برانیه در لون و طبع بوده لذا ذهب
 گفته اند و چون ناس بمقصد پی نبرده اند لذا اسالها
 در توه مات خود عمر صرف نموده اند و مشغول شده اند
 و بحسرت زیسته اند و بحسرت رفته اند و بمقصد فائز نشده اند
 ذهبهم ذهب و لیس بذهب و قمرهم قمر و لیس بقمر لذا قالوا
 ذهبنا لا ذهب العامة وكذلك الفضة مع ذلك اكثرى از عباد
 در ظلمت اعمال براتینه عمر تلف نموده اند و بفجر صادق فائز
 نشده اند و اینکه جوانیه ذکر نموده اند نظر بآنست که طبایع
 اربعه در شئی واحد که بحجر تعبیر نموده اند مستور است
 و بعد از تفصیل نزد متبصرین همان جوانیه برانیه میشود ما را
 میکه
 طبایع اربعه در باطن معدن خود مستور و غیر مفصول لفظ
 جوانیه بر او صادق و بعد از تمیز و تفصیل در ظاهر اسم برانیه
 بر او صادق و در این مقام برانیه همین
 جوانیه بوده و جوانیه نفس برانیه و لکن بعضی از حکماء
 از برای طبایع اربعه و اسطقات العوالی القدیعه که در
 نفس حجر مستور و مخزون است اشیائی قریب المناسبه
 والشاکله در خارج یافته اند و ذکر نموده اند و برانیه نامیده
 اند
 چنانچه مجطی از آن ذکر شد و مقصود از قدم قدم زمانی است
 نه ذاتی چه که مسبوق بعلمت است تعالی من ان تقترن
 بالحدوث نشهد بان نفس القدم الذی ارکه المقربون

والمخلصون هـ و حادث عنده وانه لم يزل كان مقدسا عن ذكر
 القدم والحدوث وانه المقدس عن الذكر والبيان وما سمي
 به نفسه من الاسماء والصفات هـ ذامن فضله على الاكوان
 تعالى الرحمن عما قدر في الامكان وانه لهوالمعززالمنان
 بدان ای سائل که اصل مقصود عرفان حجر است وتفصیل
 ماهوالمکنون فیه وتطهیر وتزویج آن وباید نفس حجر
 باعانت خود حجر تطهیر شود وتفصیل گردد چه اگر غیر حایل
 شود مزاج مشکل است پس بگیر حجر را وبعزرائیل عذاب
 روح ونفس را از او خارج نما بعد بتطهیر آن جهد کن تا از
 اوساخ مانعه حایله بتدبیر عطیه پاک وطاهر شود وبعد آنچه
 خارج نموده برگردان بجسد تابتائیدات اسرافیل روح آن
 جسد مرده زنده شود وخلق بدیع ملاحظه کنی فتبارک
 الله احسن الخالقین چه که جسد روح غیر را قبول نکند
 ودمچنین روح بجسد غیر اقبال ننماید هـ ذالحق ولا شك
 فیه واین روح و نفس بعد از تفصیل اگر چه دوشئی ملاحظه
 میشوند اما در حقیقت و ذات متحدند ویک شئی اند
 وآنچه از حجر خارج میشود بکل اسماء نامیده شده یعنی
 در هر مقام بمناسبت آن مقام با سمی نامیده شده مثلا قبل از
 خروج از معدن با سمایی نامیده شده و همچنین بعد از
 خروج و قبل از تطهیر با سمایی و بعد از تطهیر با سماء اخری

و همچنین در مقامات ظهور اثر و فعل و دره رمقامی ۵ ریک از
 رو و نفس و جسد با سمی نامیده شده مثلا لفظ قرار کسه
 در کتب حکما ۵ مسطور است مقصود ما ۵ منحل مقطر از حجر است
 و این ما ۵ را ما ۵ الکبریت و ما ۵ الشب والخل و لعاب الافعی
 والخر و نارالهوا ۵ و امثال آن ذکر نموده اند و اینکه گفته شد
 ما ۵ الهوا ۵ و نارالهوا ۵ است این تمام بیانست اگر بان عارف
 شوی مستغنی شوی از عمل کل روی ارض ۵ وا ۵ صاحب
 د و رکن است نار و ما ۵ یعنی رطوبت و حرارت و این ما ۵
 الهی قبل از کسب د ۵ نیت از ارض کبریتی ما ۵ الهوا ۵ ذکر
 میشود چه که رطوبت در آن غالب است و بعد از آنکه این مقطر
 اول که ما ۵ است و د ۵ است کسب ناریه از مقطر ثانی نمود عنصر
 نار مکنونه در او از او ظاهر در این وقت بنار الهوا ۵ نامیده
 میشود و این رکنین اعظمین که فی الحقیقه فاعلینند از ه ۵
 ظاهر ف سبحانه من علق الالوان به و فیه کنز ماتحیر عنسه
 المقول باری جمیع این اسما ۵ مذکوره ب ما ۵ منحل از حجر
 راجع و همین قسم ارض حجر و ما یخرج منه راقیاس کن ۵ ریک
 با س ما ۵ بسیار نامیده شده اند حافظ این کنز احدیه اسما ۵
 مختلفه شده تا حقیقت آن از جا ۵ لپن مستور ماند و از انفس
 خائنه محفوظ گردد و بعضی ب روح و نفس و جسد اختصاص
 کرده اند و بان نامیده اند و بعضی ارض را حجر گفته اند

وما یخرج منه را زیبق و کبریت نامیده اند و این زیبق و کبریت اگرچه در صورت مغایر و مختلفند ولیکن فی الحقیقه متحدند و یک ذات و یک نفسند چه اگر مشابَهت و مشاکلت باطنیه ^{شد} نباشد حل طبیعی که منتهی مراتب شمعیه اول رتبه اوست دست ندهد در این صورت مزاج ممتنع فاعلم ان المـزاج بمدّ الحـل کما ان العلم قبل العمل .

ای سائل جهد کن که بعنایت رحمن از کوثر حیوان حکمت و بیان که از قلم قدم و اسم اعظم جاری شده بیاشامی و بمقصد فائز گردی باری این زیبق و کبریت را که از معدن واحد ظاهر شده و اخ و اختند و بذکروانشی نامیده شده اند این دورا باید تطهیر نمود تا اوساخ مانعه زائل شود و قابل امتزاج گردند و مقصود از تطهیر آنکه تدبیر نمودن تا آن مشاکلت باطنیه در صورت ظاهر شود تا قابل مزاج گردند مثلا زیبق رطوبت ظاهریه او مانع امتزاج او با کبریت است ای عاقل آب و نار هرگز امتزاج نپذیرند چه که آب آتش را بیفسرد و مخمود نماید این دو ضدند و قابل امتزاج نیست پس ماء الهی را که از عین حجر حکمت ربّانی جاری شده و بفرار نامیده اند باید تدبیر نمود تا رطوبت ظاهریه که مانع از امتزاج با نار کبریتی است زایل و غایب شود و حرارت باطنیه که جهت مشاکلت با کبریت است ظاهر شود در این صورت

مزاج سهل است چه که دهن با دهن زود امتزاج گیرد ولکن
 آب و دهن درگز امتزاج نگیرند پس جهدکن تا دهن
 باطنیه زیبقی که نظر بقلبه رطوبت افسرده مانده و محجوب
 گشته بتدبیر عملی ظاهر شود بانفس کبریتی که فی الحقیقه
 دهن است متحد شوند و سبب اعظم اتحاد و مزاج در این
 حکمت ربانی و صنع اعظم مشاکلت است . ای سائل بسیار
 فکر کن تا حقیقت و اسراری که از قلم مختار جاری شده ادراک
 نمائی و اگر معانی آنرا ادراک کنی یقین مینمائی که آنچه
 ذکر شده حق است و نیست بعد از حق مگر ضلالت و خسران
 و شهادت میدهی که زمام کل علوم در قبضه قدرت سلطان
 غیب و شهود است و مفتاح این کنز اعظم و سر اکرم را بمضی
 نار دانسته اند ولکن مفتاح المفاتیح عقل و درایت عالین
 بوده و خواهد بود چه مشاهده میشود اکثری از ناس
 اشیای متضاده که در ظاهر و باطن مغایر و مخالفند گرفته
 و عمرها صرف نموده و مینمایند که این اشیاء متنافره حل شوند
 و امتزاج گیرند و این محال بوده و خواهد بود و حل طبیعی
 و امتزاج حقیقی حاصل نشود مگر بمشابهت و مشاکلت ابکار
 اسرار استوره که لازال در غرفات حفاظیه عصمتیه الهیه مستور
 بوده ظاهر و هویدا گشت لعل الله یحدث بذلك امرا .
 ای سائل ظهور امری و احداث هر صنعتی بامر مسبب

الاسباب معلق و منوط شده یا قوت را از معدن آن بایسد
 طلب نمود و همچنین جواهر حکمت را باید از معدن آن که
 حجر است طلب نمائی و از غیر آن نیایی اگرچه در تمام عمر
 تفحص کنی ناظر شو با سبب متوکل علی الله مسبب الاسباب
 و انه مفتاح الابواب و مربی الارباب.

ای سائل معلوم شد که مقصود از ما^۱ الهی نه هر آبی است
 بلکه ما^۲ مقطر از حجر مکرم است و این ما^۳ اگرچه در ظاهر
 بصورت ما^۴ است ولیکن در باطن نار است و اطلاق لفظ ما^۵
 بر او نظر بر طوبیت و برودتی است که در ظاهر او مشهود است
 و اطلاق اسم نار نظر بدهنیت و کبریتیتی است که در باطن
 او مستور است پس این زیبق و کبریت اگرچه در صورت دو اند
 در حقیقت و ذات یک شخصند و اما نفس حجر اصلش از ما^۶

است و مصنوع است و فاعل است و حامل زیبقین است و صاحب
 نفسین و مطلع روحین و حرکت فعل اوست که از حرارت او احد^۷
 میشود سبحان الله اصل امر از یک شیء است و او در ذات
 خود واحد بوده مع ذلك بطایع مختلفه و ظهورات متغایره
 و الوان متعدده و اسما^۸ کثیره ظاهر گشته و نامیده شده
 ملاحظه کن مخزن و مبد^۹ این امر واحد است و آن حجر است
 و بعد از تفصیل سه میشود چنانچه معلوم شد که از حجر
 روح و نفس خارج میشود مع ذلك در این الواج^{۱۰} بچند اسم

نامیده شده درمقامی زیبق و کبریت و درمقامی روح و نفس و همچنین زیبقین و نفسین و روحین و فرار و ما الهی ذکر شده و مبدأ جمیع این کثرات شئی واحد بوده و باقتضای مقامات تدبیر و اخراج الوان و اصباغ باسمى موسوم گشته مثلا درمقامی بزریق نامیده شده لانه يطهرمن النار وقتی بآب نامیده لرطوبته و برودته و درمقامی بکبریت مذکور شده نظر بکبریتی است که ماده اشتعال است و در او مستور است در مراتب تدبیر و ریک در مقامی بلون و اثرن ظاهر میشوند و باقتضای آن باسمى موسوم میگردد لذناباید از اختلاف اسامی که در کتب مذکور است شبهه نمائی و بیقین بدان که اصل امر و مبدأ آن شئی واحد است و باسما لا تحصی نامیده شده و بظهورات متکثره ظاهر گشته و همچنین حجر و ما یخرج منه را بمعادن سبمه که در عرف حکما متعلق بانجم سیاره اند نامیده اند مثلا درمقامی بنحاس نامیده اند للونها و بطئها فی الذوب و چون جسد بتدبیر سریع الذوب شد و از ظلمت خلاص و فارغ گشت برصاع ابیض نامیده شده و چون صبغ حجر بقوت زیبق محلول متصمد شد بذهب نامیده اند لا اعتداله و ظهوره و لونه و اشراقه و اوست اکلیل الاکلیل و کبریت اصفر و ذهب حکماء و سر النار و سر الا سرار و الذی فاز به فقد فاز بما اراد و ما بقی معادن را بهمین قسم قیاس کن و باخلاط

اربعه صفراء و سوداء و بلغم و دم که ظهورات طبایع
اربعه اند در شخص انسانی نامیده اند پس از خدا بخواه
تا بمعدن حکمت الهیه که در اشرف اجناس ثلاثه مکنون
است باعانت مظهر کلیه رحمانیه فائز شوی و راه یابی .
ای طالب اگر بمطلوب رسیدی جهد کن از متقیان و شاکران
باشی چه که اوست کنز اعظم و حامل حجر مکرم و بقدر
حاجت از او اخذ کن و بنار یابسه تفصیل نما و بعد از تفصیل
اخراج غیر مشاکل کن و چون غیر مشاکلین خارج شدند و مشاکلین
مهباشدند این مقام تزویج اول حکماست پس این ماء الهی
راکه ذکر است و روح است و فاعلست بارز کبریتی که انشی
و مفعول است تزویج کن چون چندی برآید و بگذرد نطفه
منعقد شود چه که گفتیم حجر مصنوع است و اوست کنز مکنون
و سر مخزون پس این ولد نورانی را که بقوه روحانی بوجود
آمده و از عنصرین متقاربین متشاکلین یعنی زیبق و کبریت
موجود شده از بطن امّ خارج کن این زمان زمان تطهیر
است و اگر گفته شود زمان تزویج است آن نیز صدق است
ولکن زمان تحلیل است . بفهم ای سالک اشارات کلمات
مالك اسما و صفات را و بیقین بدان تا این حین کشف
حجبات این علم اعظم و سر اقوم اقدم باین نحو نشده نه از
برای اصفیاء و نه از برای اولیاء قل سبحان ربنا لا اله الا الذی

طهر با سه ۴۴ بهی مرة اخرى و اضطرب به من فی الارض و
 السماء الا من تمسک بحبل المحکم الدرّی الذی علق فی
 ملکوت الانشاء بامر الله مالک الاسماء پس بگیر این و پس
 مکرم را یعنی ارض معقوده را که از نار کبریتی و ماء زیبقی
 بوجود آمده و بپاره از زیبق محلول که ماده و حقیقت اوست و
 از عنصر عالم اوست مخلوط نما و در آتش ملایم معتدل بگذار تا
 بعضی از آن ارض معقوده حل شود مجرد آب اضافه کن تا
 آنچه از ذات کبریتی در این ارض طیبه مبارکه مکنونست بقوت
 مفتاح زیبقی حل شود و آب متحد گردد این عمل مکرر شود
 تا آنچه از صیغ که نار است و دهن است و حقیقت نفس است
 از ارض خارج شود استغفر الله پیش از این اذن گفتن
 نیست و بعضی بزببق وحده اکتفا نموده اند یعنی این
 محلول زیبقی که حامل صیغ شده و حقیقت کبریتی را بحکم
 جنسیت در خود پنهان نموده تفصیل نموده اند و صیغ مطهر
 را از او اخذ کرده اند و عقد نموده اند و حل نموده اند و عمل
 را تمام کرده اند من بلغ الیه فقد بلغ الی الطنک الاعظم
 اینست زیبقی که در کتب مسطور است و اوست دم اطهر که
 بهوا نامیده شده و کبریت احمر و اگر چه این صیغ که خلاصه
 کبریت و زرنیخ است فی الحقیقه مرکب از رن و نفس و جسد
 است و صاحب طبایع اربعه که بقوه روحانیه از هر رکنی اخذ

نموده و با خود متحد ساخته و احتیاج برکن آخرنداشته و ندار
 چه که حامل جوهر فاعل است و او بذاته صابغ است چه اگر
 بذاته صابغ نباشد محال است بتدبیر صباغ شود بلی تدبیر
 مخصوص آنست که این جوهر نفس نورانی که از معدن الهی
 ظاهر شده ظاهر شود و از وسخ و سواد و رطوبات خارجه
 مفسده غیر معتدله که مانع ظهور اثر و فعل او است پاک گردد
 اوست آیه غلبه الهیه لذا با کلیل غلبه نامیده شده چه
 غالب است بر کل اجساد و لکن اگر روح و نفس بارز ظاهره
 نقیه خود که ارض عطشان نامیده اند تدبیر شود احب و
 اسلم است ولی بیواسطه امتزاج نگیرند و اتحاد نپذیرند
 چه که این صبغ که بنفس رطبه و نوشادر جنسی معدنی نامیده
 شده و آب بوده و کسب دهنیت از ارض خود نموده و او را
 و بعد از نشف رطوبات بصورت نار که حقیقت کبریتی است
 ظاهر شد و بنفس یابسه موسوم گشت اگر او را بارز یابسه
 بخورانی البته نار ارض را بگذارد در این صورت حل طبیعی و
 مزاج حقیقی مشکل است چه که ارض عطشان مستحق آبست
 اگر آتش دهنی البته هلاک شود و هرگز زنده نشود پس باید
 این ارض یابسه را بآبی که از عنصر اوست و فی الحقیقه اصل
 و حقیقت و ماده اوست بنوشانی تا نبات حکمت ربانی از این
 ارض مبارکه انبات نماید مختصر آنکه ارض محتاج آبست و

همچنین نار چه که غذای حرارت رطوبت است فکرلتفهم ما
 ۵ والمقصود و چون این دو رکن بتربیت آب معتدل شدند
 قابل امتزاج گلی خواهند بود و این آخر مقامات تزویج است
 و تزویج ثالث است و این ارض ثانی که غیر ارض اول است و فی
 الحقیقه بقیه اوست و ارض باقیه است بر ما نامیده شده و آنها
 عبارة على النار لن یجزع ولن یهرب منها .

پس این رضیع را از لهن عذراء که از عنصر اوست و موافق است
 تربیت کن چنانچه از قبل ذکر شد که اگر غذای غیر موافق بسا و
 دسی در حین هلاک شود و ابتدا بحدّ رشد و بلوغ که مقام
 تصرف و غلبه و تأثیر اوست نخواهد رسید و فی الحقیقه این
 ارض میت است چه که روح او اخذ شد پس باید باعانت روح
 مبعوث شود یعنی زنده و پاینده گردد و در عمل قمر احتیاج
 بصبح نیست باید ارض را بروح وحده تشمیع نمود تا حل
 شود و تکرار نمود تا تمام و کامل گردد و اگر صبح مطهر باین
 ارض مشمع بخورانی عمل شمس تمام است و دیگر مراتب تشمیع
 وحل و عقد منوط بعقل و درایت عامل و طهور فعل است و خلی
 بتحدیدات و قتیه و عددیه ندارد چه که بسا شده بعد از
 مراتب تشمیع بیک حل و عقد اثر ظاهر شده و بسا شده از سه
 بار تجاوز نموده و الا مر بید الله یطهر کیف یشاء و پانکه اصل
 حجر را بما الهی و مفتاح زیبقی حل کن و آنچه از او اخذ

شد مجدد برارض باقیه مسلط کن ولکن بتدریج که یکمرتبه غرق نشود و چندان تکرار نما تا جمیع ارکان از روح و نفس و جسد آب شوند و اینست که گفته للحجر طریق جوانسی وهو ماء فی منظره و تار فی طبیعتیه محرق بحرارته کل ما فی طباعه پس باتش ملایم بگذار تا حرارت نار رطوبات را از این میاه حذف نماید و صورت ناری که در ذات این میاه مضمحل و باطن است ظاهر شود و صورت آبی مضمحل گردد و چون در نیت باطنیه ظاهر شد ناچار عقد شود پس حل کن و عقد کن تا فاعل گردد و از این بیان که از قلم رحمن جاری شد میزانی طبیعی مکنون مستور واضح و مبرهن گشت دیگر احتیاج بمیزان خارجه ندارد لوتصرف ما ذکر لتفرح و تجد نفسك طك الارض كلها وتوقن بان مفاتيح العلوم فی قبضة سلطان المعلوم الذی به شقت حجابات الموهوم و انه لهو الحق علام العیوب لا اله الا هو والمهیمن القیوم و یا اگر خواهی جوهر فاعل را از اعراض اخذ نمائی و طیر حکمت الهی بشبک تدبیر صید کنی پس بگیر حجر را و آب سحوق نما تا آنچه صبح است و سریع الانحلال است باین آب مفتاحی که زیبق است حل شود و آب زیاده کن تا آنچه حل شده صاف شود نماید و بروجع آب ظاهر شود اوست دهن اعظم و زیبق شرقی و هوای حقیقی و روح الهی و ذهب ذی الجناحین

که بقوت جناحین یعنی آب مفتاحی و نارعنصری طیران نموده
 و متصاعد شده و لکن فی الحقیقه جناحین رکنین اعظمین
 فاطمین است که در نفس اوست و باین دو جناح طایر است در کل
 اجساد و اوست طبیب بحر که صحت اجساد علیه مریضه
 ازهریه و بحریه و معدنیّه بحذاقت او منوط است و اوست
 مظهر اسم الله الغالب و اسمه الفنی و اسمه القسار
 اشهد الله و ملئکته و انبیاءه بانا بینا فی هذه الالواح ما
 کان مستورا فی ازل الازال و بذلنا المتبصرین علم اللاهوتی
 المکنون المصون الذی کان فی سبحات الجلال و نوصی
 عباد الله بتقوی الله و اتباع امره و الا نقطاع عما سواه انّه
 ولی من والاه و انه علی کل شیء قدير .

ای سائل بشنو نصح قلم امر را و چون اراده این صنعت مکنونه
 نمودی اول تعقل و تفکر نما که این صنع اکبر وجود دارد و بها
 آنکه مثل سیمرغ و عنقای عباد است که اسم بی مسمایند و این
 اشیا باید متشاکله و متقاربه باشند و یا مختلفه و متضایر
 و چون مطلع شدی و یقین نمودی بوجود و ممدن آن در تحصیل
 اگر جهد نمائی لا بأس علیک و الیوم حکمای ارض این سررہانیّه
 و حکمت الهیّه را انکار نموده اند و نزد خود بهره ان ثابت
 کرده اند که چنین چیز محال است و اگر دلائل قوم ذکر شود
 بطول خواهد انجامید باری سبب انکار حفظ ید مختار

است که این کنز را از ابصار خائنین و ایدی سارقین حفظ فرموده و لکن عنقریب همضی تصدیق نمایند و اذعان کنند و ظهور این کنز مستور بین هؤلاء علامت بلوغ دنیا است و بعد از بلوغ خطر عظیم و بلائی عظیم عالم و اهل آنرا از عقب مگر آنکه کل در رضوان الهی وارد شوند .

ای طالب نصح غلام مسجون را بشنو و قبل از عالم عامل مشو و از غیر معدن عامل مباش قد قدر لکل شیء سبب و لکن امر مخرج آن اردته لا تغفل منه ان ادخل کل بیت من بایه كذلك نزل من قبل و اذا فی هذا اللوح المبین در معدن این صنع اعظم تفکر کن تا یقین نمائی و عارف شوی از قبل از قلم اعلی نازل که در اشرف اجناس ثلاثه موجود است درست تمقل نما در عالم اصفر است و عالم اصفر حاکی از عالم اکبر بل محیط بر آن و افلاک را عالم اکبر دانسته اند و اجناس ثلاثه حیوان و نبات و حجر که مقصود از آن معادن است گفته اند و همچنین در اشرف امکان موجود و گفته اند در طور است یعنی طوری که مضاف و منسوب به عالم اصفر است و اگر نفسی باین تلویحات که ابلغ از تصریح است ملتفت نشود و حق را نیابد تضرر او باین علم مصلحت نبوده و نخواهد بود
 فهو محبوبی الاهی ما قصرت و ما کتمت و لکن الله یرزق من یشاء و انه لهو المعطى الوهاب .

بدان در اصل حجر اختلاف بسیار است بعضی ذهب را دانسته اند و بعضی روح را و بعضی زاج را گفته اند و بعضی زیبق و کبریت را دانسته اند و بعضی شمر و آبار و نحاس و امثال آن گفته اند و اکثری بیضه دانسته اند و کتب مشحون است باین از کار و تو بعقل و درایت در این الواح تفکر نامتاست بیقین صادق مبین معدن حجر را بشناسی و بهر کتابسی مطمئن شو چه که اکثری از طالبین چون فی الجمله در کتب تتبع نموده اند بتصنیف و تألیف مشغول شده اند اتحسب اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا ضلوا و اضلوا و عندنا علم کل شیء و کل شیء فصلناه تفصیلا و همچنین بعضی از حکما نوشته آنچه را که ابدان را ننموده اند باری صادق و کاذب در هر عصری بوده پس عقل را که ودیعه ربّانیه است سراج کن و باین سراج و هاج در ظلمات کلمات وارد شو که شاید از فضل مالک اسماء و صفات بچشمه حیات بررسی ابدان بروایات و اشارات احدی مطمئن شو چه که مشاهده شد نفس مشرک باللّه و شارب دمائه اولیائک در سنین معدودات که تلقاء وجه حاضر بود از هر علوم و فنون چیزی استماع نموده و همان را نوشته و بمردم داده و باینجهت اطهار فضل نموده از جمله نفسی مذکور نمود که مخصوص او اوراقی در این علم نوشته مع آنکه واللّه الذی

لا اله الا هو حرفی از آن مطلع نیست و از جمله عمل مناصفه را
 برای ابلهی مثل خود نوشته و اینقدر شاعر نیست که امثال
 این اعمال لم یزل مردود حق بوده چه که مناصفه از اصل
 خدعه و مکر است و عمل بآن حرام استغفر الله العظيم من
 عمل هذا الزنیم وای کاش عالمی در این فن قطع نظر از عمل
 علما آن طحد عنود را میآزمود فوالله العزيز المحمود این
 غلام بل ماکان و مایکون از امثال آن نفوس متحیرند و لکن
 صاحب سمع صوت اصلی را از صوت عاریتی تمیز دهد چه که
 ما یظهر من الحق بنفسه یشهد بانه من الحق و لیس له
 کفر و لا شبه فی الملک و لکن این در صورتی است که اهل سمع
 و بصر موجود باشند و فی کل الاحوال ان الله غنی حمید
 از حق تعالی علمه توفیق بخواه بعد در این الواح و بعضی
 الواح عربیه و فارسیه که در این علم از قلم قیوم نازل شده نظر
 نماتا بر اصل و ماده امر مطلع شوی بعد از اطلاع شروع در عمل
 نما انه لیهدی من یشاء الی صراط مستقیم والحمد لله
 رب العالمین محض فضل رشحات علم و معانی از سحاب
 بیان رحمانی ترشح نمود و الا الیوم یوم سئوال و جواب نیست
 باید کل نفوس از کل اشیا منقطع شوند و بتبلیغ امر الله
 و نصرت مشغول گردند من وجد لذة ذی المقام لا یلتفت
 الی دونه و یفدی نفسه حباً لربه العزيز الکریم

نَسئَلُ اللّٰهَ بِاَنْ يَّسْمَعَنَا نِدَاءَهُ مِنْ سَمْعٍ لَا يَسْكُنُ وَالَّذِي سَكَنَ
اِنَّهُ مَا سَمِعَ وَيَسْتَقِيمُنَا عَلٰى اَمْرِهِ وَاَنْ هَذَا اَفْضَلُ قَدْ كَانَ اعْظَمَ
مِنْ كُلِّ عَظِيمٍ وَيُوفِقُنَا عَلٰى مَا ارَادَ وَيَرْزُقُنَا حَلَاوَةَ حَبِّهِ وَذَكَرَهُ
وَاِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْقَدِيرُ .

اَنَا زَيْنًا سَمَاءُ الْبَيَانِ بِكَوَاكِبِ دَرِّيَّاتِ اللّٰتِي هِيَ اَرْبَعُ كَلِمَاتٍ
مُحْكَمَاتٍ الْاُولٰى فَاعْلَمُ اَنَا سَتْرُنَا الْمَعَادِنُ كُلُّهَا وَجَدْنَا
مَعْدِنَ الْحَجَرِ وَالْعَقْلِ فِي طَوْرٍ وَّاحِدٍ سَبْحَانَ مَنْ اَنْفَجَرَ
مِنْ الْاَحْجَارِ الْاِنْهَارِ وَاوْدَعَ فِيهَا جَوْهَرَ الْمُخْتَارِ الَّذِي
لَا يَفْرُقُهُ الْمِيَاهُ وَجَعَلَهُ مِفْتَاحَ الْاَعْظَمِ لِحَزَائِنِهِ الَّتِي سَتَرَهَا
عَنِ الْاَبْصَارِ الْاَلْمَنِ شَاءَ وَاَرَادَ وَاِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ
الثَّانِيهِ فَاعْلَمُ بَاثًا مَرَّةً نَذَرَ الْحَجَرَ وَنَعْنَى بِهِ حَامِلُهُ لَذَا قِيلَ
وَقَلْنَا فِي الْوَاوِحِ شَتَّى اِنَّهُ مَوْجُودٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ اِنْ اَعْرَفَ يَاسَا
اَيُّهَا الْاِنْسَانُ حِكْمَةَ الرَّحْمَنِ ثُمَّ اَشْكُرْهُ فِي كُلِّ اِحْيَانٍ الثَّلَاثَةَ
فَنَبِيْنَا مِيزَانَ الطَّبِيعِيِّ فِي غِيَاهِبِ الْكَلِمَاتِ بِالرَّمُوزِ
وَالاِشَارَاتِ ثُمَّ نَبِيْنُ مَا ارَادَ الْحُكْمَاءُ مِنَ الْمِيزَانِ فِي اَكْثَرِ
الْاَعْمَالِ وَهُوَ فِي الْكَيْفِيَّةِ دُونَ الْكَمِيَّةِ وَهِيَ الْمَشَاكَلَةُ فَاَعْرَفَ
قَدْرَهُ هَذِهِ النِّعْمَةُ الَّتِي نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ فَصَلْنَا هَاهُ
تَفْصِيْلًا رَحْمَةً مِنْ لَدُنَّا لِاَهْلِ الْبِهَاءِ الرَّابِعَهُ فَاعْلَمُ بِاَنْ الْمَقْصُودُ
عَنِ الْوَلَدِ هُوَ مَا يُولَدُ مِنَ الزَّبِيْقِ وَالْكَبْرِيتِ وَهُوَ الْجَوْهَرُ
الْمَطْلُوبُ الَّذِي يَصْعَدُ عَنِ الْاَرْضِ بِقُوَّةِ الْمَاءِ وَلَوْ تَقُولُ اِنْ الْمَوْلُودُ

ارض لحق كما قلنا من قبل لانه فيها كذلك بينا بلسان فارسی
 مبين وانه لسيد الجواهر والمعادن كلها وانه لولد الذي يطلب
 لبن المذراة ان ارضه ليصير بالغا شابا كاملا لا تضطر
 من اختلاف بيانات مالك الاسماء والصفات كلها يرجع الى
 نقطة واحدة كما ان المعلوم فصلت من النقطة وكذلك الصنایع
 تفصل من النقطة التكوينية وهي الحجر والبهاة على من
 توجه الى المنظر الاكبر والطلع باسرار القدر " انتهى

ودر لى على قبل اكبر از قلم مالك قدر نازل قوله تعالى :
 " اى على قبل اكبر اكسير اكبر كفه حق بوده و او را
 يد قدرت از معدن مكنون باسم مخزون ظاهر فرموده او را در
 قرع قلب بنار محبت بهرور و بعد از ظهور اثر آن در جميع
 ارکان اگر زره از آن بر اهل امکان مبذول شود جميع نحاس
 وجود را ذهب ابريز مشاهده نمائى اينست اكسير اعظم
 كه قلم قدم بذكر آن مشغول بوده وهست " انتهى
 ودر لى ديگر ميفرمايند قوله تعالى :

" شر جناب رحيم

بنام دوست يکتا

کتابت بلسان عربی لدى المرش حاضر و بلسان پارسی
 جواب آن نازل بسمع طاهر مقدس اصفا نما از تأخير امور
 دلتنگ مباش هر امری مرده ونست بوقتی در اختلاط و امتزاج

اشیاء در مقام ملحوظ یکی بقدرت صرفه بحثه و هـ زمانه و بازنه و مخصوص لحضرت و دیگر باقتران اشیا متحابه غیرمتنافره و این بعد از معرفت بطبیعت کامله بوده نزد حکما بهیضه معروفست و آنست حجر معمول مصنوع طبایع اربعه در او موجود و بعد از تفصیل قابل امتزاج گلی نسئل اللّٰه بان یوفّقک علی ما یحبّ و یرضی و یقدر لک ما هو خیر عنده انّه ولی المخلّصین و البهائم علیک و علی ابنک و من معک و نسئله بان یوفّق الکلّ علی خدمته و طاعته انّه لهو المقتدر الغفور الکریم " انتهى

و در لوی دیگر میفرمایند قوله الاعزّ الاعلی :
" الاقدس الابهی "

یا ایها الموسوم برکن الاول من اسمی آنچه در فقره مکنونه ادراک نمودید و اظهار داشتید مطابق نبوده و موافق نیست و اصل امر همانست که از قبل از سماء مشیت نازل باید تفکر نمائید تا اصل را بیابید کذلک قضی فی اللّٰو من لدن ربّک العزیز الحکیم اوضح از آنچه ذکر شده جایز نه و در الواح اصغر از آنچه شده محبوب نه چه که کشف این سر اعظم لازمال مصنوع بوده شما در آنچه از قبل و بعد نازل شده تفکر نمائید و بعد از ادراک بساحت عرش معروض دارید کذلک امرتم من قبل انّه بکل شیء علیم اگرچه اصل شجره بتلویح

درالواح نازل ولکن آن تلویح ابلغ از تصریحست تفکّر
 لعلّ تجد الیه سبیلا آنچه از قلم قدم جاری همان مصلحت
 شما و عباد الله بوده ان ربك لهوالعلیم الخبیر " انتهى .
 و در لون دیگر میفرمایند قوله تعالی :

" بسم الله الكافی المستعان "

پس باید اول دانست که این سرّ قویم و امر عظیم را قادر
 حکیم و سلطان علیم در چه شئی قرار داده و بعد بایستد
 نفس و روح را از نفس و هوی مبرا و منزّه نمود تا قابل این
 ودیعه عمدانیه و این صنیمه ربّانیه شود پس بگیر آب نورانی
 را از آتش ظلمانی تا عالی از سافل ممتاز شود و تفصیل میان
 آب و ارض داده شود و بعد از تفصیل تطهیر شود تا قابل
 تزویج و مزاج گردد یعنی کبریت را بسوزان با آتش ملاسیم
 که آن تمفین رطب حکما است تا ارض کبریت از ما کبریت
 خارج شود و این قدر این ما لطیف حاد نورانی را باین
 ارض ظلمانی مسلط مینمائی تا در تقطیر ورد تقطیر هیچ از آن
 آب در ارض نماند و تمام آب حاصل شده باشد بمسند
 قدری از این آب بر این ارض مطهر مسلط کن و در تمفین
 رطب مذکور بگذار و مکرر کن تا این ما کبریتی با ارض زیبقی
 متحد شود پس قدری از این ما بر زیبقی جدید بیست و یک

نوبت یا کمتر یا بیشتر میخورانی تا این ارض مشمع شود
 در اینوقت ارکان حجر که روح و نفس و جسد باشد مهیا
 خواهد بود در اینجا سر توحید حضرت باری در این صنع
 بدیع آشکار و هویداست پس قدری از این خل ثقیف که
 زیبق انبیا است بر این ارض مطهر مسلط مینمائی تا این
 ماء الهی این فضا مأخوذ از ذهاب معدنی راحل نماید
 و جزء خود گرداند یعنی ارض کبریتی با ماء زیبقی متحد
 شوند یعنی تشمیع شود بعد این ارض مشمع را چند صباحی
 در خل بگذارو تا انتباء تشمیع که اول مقام تحلیل است
 تورا حاصل شود این رتبه تمام ابواب اکسیر قمر است و بعد
 اگر خواهی در ن مطهر مذکور را که همان نفس است با این
 ارض مشمع منور بخوران اکسیر شمس را تمام پذیرد و این باب
 از ابواب اعظم است من ظفر به فقد ظفر بالفایة القصوی و
 دیگر بدانکه بعضی از طالبان این صنعت روح و جسد
 مخالف را میزان ننموده تدبیر نشده تزویج مینمایند که مزاج
 و این بفایت همید است و هرگز بمقصود نرسند این کلمه
 در این علم از اسرار انبیا و حکماء است که روح در جسد غیر
 ساکن نشود و جسد روح غیری را قبول ننماید اگر این مطلب
 ادراک شود بجمیع آنچه طلب میکنی خواهی رسید
 و بعضی حجر را عالم اصفر گفته اند که مأخوذ از عالم اکبر است

زیرا که انسان را جامع اجناس ثلاثه میدانند که نبات و حجر و حیوان است و ظاهراً این سه یکل اگرچه از عالم صغیر است و لکن باطن آن حاکی از عالم کبیر است و خلق حجر را بخلق انسان تشبیه کرده اند یعنی از ارض ظاهر میشود و بعارض رجوع مینماید ولیکن از ارض چیزی انبات نمیشود مگر بماء پس بفهم ای سائل اشارات اسرار را در سرائر کلمات یک رمز از رموز انبیا ذکر مینمایم تا بر جمیع اسرار این امر واقف شوی اگر بر رموز آن بی ببری بدانکه خداوند تبارک و تعالی خلق نمود ارض را در ماء و خلق نمود شمس را تا اشراق نمود بر ارض پس بخاری و دخانی صعود نمود پس آسمان خلق شد پس بحکمت بالفه عالم بود که حرارت شمس ضرر میرساند ارض را پس بقدرت کامله خلق فرمود سحاب را تا ببارد بر ارض تا اینکه از او ظاهر شود جمیع الوانها و رنگها و دیگر بدانکه رکن اعظم در این اعمال مذکور آتش است که باید باعانت او جمیع این مقامات اتمام پذیرد و لکن آتش ملایم خفیف زیرا که سرعت تعلق آتش بدنه ن معلوم و واضح و مبرهن است احتیاج ذکر استدلال ندارد و اگر خواهی بطریق بدیع و سبیل جدید عمل نمائی و سالک شوی جمع کن انفاس معدنیات و ارواح و اجساد آنها بمیزان طبیعی که مستور گشته از انظار و افهام عباد پس تطهیر کن تا از وسخ و سواد پاک و خالص شوند

تا هر کدام لونی باقتضای عالم و طبیعت خود ظاهر نمایند
یعنی آنچه مقتضی بیاض است سفید شود و هر کدام قاهل
حمرت است قرمز و سرخ گردد و بعد مزاج ده اینهارا مزاج
کلی واقعی و مزاج کلی صورت نهند مگر آنکه بگردانی جمیع
را آب جاری سیال و بعد در خل بگذار تا مزاج یابند و متحد
شوند اتحاد حق یقین که هرگز منفصل نشوند و جدا نگردند
اگرچه بتمام تدبیر حیلہ نمائی اینست مقام خلود اجسام
وحشر اجسام از محل خود و بهجت خلود که مقام بقای این
رون زیبقت در جسد کبریتی مخلد میشود یعنی دیگر از اله
صبغ و تغیر و تبدیل در این مقام محال است الا ان یشاء
الله در اینوقت قیامت اجسام در این رتبه تمام است و این
از اسرار طبیعیه و جوهر علم سنعیه در عالم طبیعت است که
بتوالقاء نمودم پس شاکر باش این نعمت کبری و عنایت عظمی
را که سبقت نگرفت با واحدی نه از مخلصین و نه از کروبیین
بعضی از انبیاء از زیبق وحده عمل راتمام نموده اند و ذکر آن
لم یزل جائز نبوده و لایزال جایز نخواهد بود همیشه در
کنائز عصمت مکنون بوده و در خزائن قدرت مخزون خواهد بود
بدانکه این ثقیف نورانی را که از شجره حکمت ربانی اخذ
نمودی اگر سه مرتبه رد بر سفلی نمائی تا حادث شود باره
که کبریست و صبغ که همان ارض مظهر است مزاج یابند

یعنی حل شود و بعد عقد کند و این هنگام بلون یا قوت جلوه و ظهور مینماید و مهیاست برای کل اجساد یعنی نافذ و طایر و صابغ است در جمیع اجساد معدنیات و دیگر بدان ای سالک طالب که در معدنیات ظاهره عبغهای لطیفه جلیله غیبیه مکتونست از برای عبادیکه موفق شده اند باین نتیجه کبری اگرچه حیوانی اصبغ والطف واشرف واقسوی وانسب است و بدانکه اشرف معادن که حامل صبغ شده اند چهار است و آن زیبق و کبریت و زرنیخ و نوشادر و اجساد اینها ذهب و فضة و رصاص و حدید و نحاس است واعظم کل در باب حمرة ذهب از نحاس و در باب بیاض قمر از رصاص و اما نفس حمرة کبریت و نفس بیاض زرنیخ و زیبق است و تنقیه و وصل و مزاج عمل نوشادر است اینست تمام ابواب معادن که ذکر شد اما معدن الهی که از اب و ابن و روح القدس است از خلاصه کلمات و جواهر بینات از قبل معلوم میشود چنانچه شد پس معلوم شد که اصل عمل از زیبق و کبریت است ولکن نه زیبق و کبریت عامه اگرچه همان زیبق و کبریت سوقی است که جمیع ارض را احاطه نموده بقسمیکه محلی نیست که از آن محروم گشته باشد این نیست مگر از انبساط رحمت الهی و عنایات ربانی و مقصود گشودن این دو رکن است که باعانت خود بی مداخله غیر بکشایند و مزاج گیرند و مفتاح

آتش عنصریست که باعانت او میکشایند و مزاج گیرند و دیگر
 هر نفسی بقدرت حدّات نظر خود رأی و تدبیری کرده و دیگر
 بدانکه علم موازین که اصعب علوم است نزد حکمای قبل از
 فلسفه و غیره بقسمیکه مجلدات در این علم تصنیف نموده اند
 جمیع آن بنظر و عقل تو منوط و مشروط است احتیاج بمیزان
 ظاهره ندارد و چنان بدان که آنچه ذکر شده از احدی
 اخذ شده هرگز حکمت نخوانده ام و تدریس ننموده ام بلکه
 از لطیفه روح عنایت شده است چون ذکر بیان باین مقام
 رسید مطالب را تجدید مینمایم در ذکر اسامی مختلفه که در
 کتب مذکور و مستطوره است تا جمیع مراتب را ادراک نمائی دیگر
 شکی و ریبی از برای تو باقی نماند پس بدانکه اصل این امر
 قویم و سرعظیم از شمس و قمر است که همان زیبق و کبریت انبیاء
 و حکماء است و با سماء کثیره ذکر شده تالطیفه امر مستور ماند
 از انظار و محفوظ گردد از اغیار تا هر نامحرمی محرم اسرار
 الهیه و عارف مخازن حکمت صمدانیه نشود مثل زیبق و کبریت
 و سماء و ارض و روح و جسد و ذکر و انشی و زیبق شرقی و غربی
 دهن و ماء و نفس و جسد رأس و زنب طاهر و باطن سواد
 و بیاض بجمیع این اسامی مینامیده و بعضی اختصار با سَم
 واحد نموده و حجر نامیده اند پس بر اسرار تدبیر واقف
 شده اند و مائی اخذ نموده اند و او را زیبق شرقی و سماء

کبریت و ماء حاد و خل ثقیف و ماء الشب و لبن الصغراء و
 مفتاح مطلق و ماء الحی و الخمر و الخل و بول العجل و سول
 الصبیان نامیده اند و چون تقطیر سه نوبت انجامید یعنی
 ماء اول را که از شجره زیتون اخذ شد در بر سفل نموده در
 تعفین گذارند تا سه نوبت تمام شد او را ماء مثلث گفتند
 و اوست کلید در کنز الهی و همچنین ارض او با اسماء
 لا تحصى نامیده شده مثل رصاص و کحل و نحاس الحکمة
 و اسفیداج و رأس المعدن و جسد و زینق عربی و ماء و ن ذلك
 و بدانکه این اسماء لقبوز گرفته شده بلکه در مراتب تدبیر
 باقتضای آن حالت و لون اسمی مقرر داشته و رسمی معین
 نموده اند مثلاً ارض قبل از تدبیر و تطهیر که سواد در او باقی
 است موسوم بزفت و کحل و نحاس و رصاص اسود و بعد از
 خلاصه از وسخ و سواد و ظلمت کبریت و بیض و رصاص ابیض
 و کلس البیض و ارض مطهر و ارض جدید و طفل و فضه و قمر
 مینامند و بعد از تزویج و تلطیف بخمیره و ذهاب بنذر الذهب
 و کبریت الاحمر و الشمس و قرص الروم و شقایق الحکمة ذکر
 مینمایند مثل انسان در هر حال با اسمی و رسمی موسوم
 و موصوف است از حالت علقه تا مخلع شدن بخلمت تبارک ^{الله} ا
 احسن الخالقین و همچنین است مراتب جمیع مخلوقات
 و تمام مذکورات اگر بعین طاهره صافیه ملاحظه نمائی

جميع این اسامی مختلفه ذکر شده تا باختلاف اسما از هان نلفزد و پريشان نشود و نيست مگراز سازج مرحمت و جوه سر عنایت کل انبيا و حکماء برمز و لفظ و اسما مختلف این امر را ذکر فرموده اند چنانچه از امير المؤمنين علی عليه السلام سؤال نمودند فی حين الذی یخطب علیه السلام خطبة البيان فقيل يا امير المؤمنين ایكون الكیمیا قال بلی و لعمری كان ویكون وكائن فقيل ما و فقال علیه السلام ان فی زبیق الرجراج والاسرب والزاج والحديد المزغفر و زنجار النحاس الا خضر لکنوز الارض فقيل يا امير المؤمنين لم نفهم فقال علیه السلام اجعل بعضه ارضاً و بعضه ما فافلح الارض بالماء و قد تم السمل فقيل ایضا نفهم فقال لا زیاد قلی هذا وان الفلاسفة القدماء ما زادت لئلا يتلاعب به الناس و قدر وی عن ابراهیم الخلیل علیه السلام قال ان العلم فی البیضة و لیست غیر البیضة فقيل له و ما العلم و ما البیضة و ما غیر البیضة فقال علیه السلام ان البیضة هی العالم و الطبايع الاربعة التي فیها علم الكل و قد اتی بذلك بلیناس الحثیم حیث ذکر نقش اللون الذی فی ید هرمس و قال حقایقنا لا شک فیہ ان الاعلی من الاسفل و الاسفل من الاعلی عمل المعایب من واحد كما كانت الاشياء کلها من واحد ابوه الشمس و امه القمر و قال ایضا اللطف اکرم

من الفيض نور الانوار بقوة القوى يصعد الاضراس الى السماء ثم ينزل فيكون مسلطا على الارض والسماء والاعلى والسفل فاعلم بان الله تبارك وتعالى اخذ خطافشق بالطول ثم ادار احداهما على الاخر فعمل بينهما العالم والخط انما يتكون عن النقطة اذا حركتها فافهم ما نقول پس بدان اى سالك كه اين عمل مكتوم را حيوانى ناميده اند بدو وجه اول آنكه در حيوان روح و نفس وجسد موجود است و در حجر حكما هم بمثل آن موجود است لهذا حيوانى ناميده اند و وجه ديگر آنكه چون اصل اين عمل از ذهن مطهر است و ذهن منسوب بحيوان است لهذا باين اسم موسوم شد و اما اطلاق اسم حجر بر اين شئى بعلة آن است كه چون حجر بقوه روحانى كه در او موجود است حديد را اخذ مينمايد و همچنين اين ركن قويم جميع اجساد را بقدرت روحانى وقوه ربانى اخذ مينمايد و تقليب ميكند و ديگر نماند رمزى و لفظى و كنايه و سرى در اين امر مگر آنكه مكشوف و واضح نموديم با اينكه هرگز ميل تحرير نداشته ام و ندارم با وجود اين ذكر نعمت را باين دقت و تفصيل بتمامه ذكر نمودم تا بكيونيت فؤاد خود آية قدرت و غلبه الهى را در مقام اجسام مشاهده نمائى و مستعد لقاى اكسير اعظم و جوهر مكرم و روح مفخم معظم من يطهره الله شوى كه اوست منقلب كننده ارواح و مجد دكننده عناصر و

مبعوث کننده افنده و عقول چون باین اسم مبارک رسیدم
 خالتنا لوجه بیان دیگر در اینعلم ذکر مینمایم تا شرف
 و عنایت آن ذکر بماند در میان عباد تا ظهور آن شمس حقیقت
 وجود غیب مقصود و نقطه محمود پس بگیر از صمغه بیضا که
 ارض کبریت مطهر مبیض است یعنی در حالتیکه صافی البیاض
 باشد که بهیچوجه تیرگی در او نماند و بعد بصمغه حمراء که
 نفس رطبه باشد یعنی دهن مطهر که باکس تربیت شده
 و بمقام دهن لا یحترق رسیده باشد و عافی الحمرة باشد
 مزاج ده تاحل شود که دیگر شئی از ارض باقی نمانده باشد
 مگر که محلول شده باشد در اینوقت عمل تمام است و این در
 مقام قلیل بانتهای رسد از اظهر فجر المعانی و البیان من
 افق الا یقان فتمسک به لتکون متمسکا بالمروة الوثقی والخیط
 الدری الاعلی و الحبل المحکم الا و فی لتکون من الذین هم
 شربوا من جواهر المعانی من عیون الصمدانی و تكون فیہ
 من الراسخین و بعدا بدانکه این علم با همه شرافت و علو
 آن متعلق بمعالم طبیعت است اگر کسی عوالم طبیعت را
 ادراک ننماید چگونه علم ماوراء طبیعت را ادراک مینماید
 و با اینهمه مراتب خود را عالم میدانند فسبحان الله عما
 یقولون فیما لا یשמرون و بعد از مراتب قول و تبیان و تفصیل
 و بیان وصیت مینمایم ترا که تحصیل اکسیر اعظم ترا غنی مینماید

از آنچه در ملك مشهود است و بآن محتاج از اكل و شرب و لباس
و ما یحتاج الیه ولیکن باز محتاج و مضطر خواهی بود بلکه
اشد از قبل زیرا که جمعیت دلیل تفریقست و غنا سبیل فقر
پس امری را طلب نما که از اکسیر و کل من فی السموات و الارض
غنی شوی که آنست شجره قصوی و لطیفه کبری و رفر ف ابهی
و سدره منتهی و مقامات القرب فی مکن البقاء اینست
وصیت این عبد اگرچه اشتغال باین امور سدّ این باب
نمینماید قل فادخلوها یا ایها الملا آمنین والحمد لله
رب العالمین " انتهى .

باب سیزدهم

در بیان مقصود شاعر از این بیت :

" دوست نزدیکتر از من بمن است "

جمال قدم جلّ جلاله میفرمایند قوله تعالی :

" ولکن مقصود شاعر از این بیت که دوست نزدیکتر از من بمن
است و بمن عجب تر که من از وی دورم ترجمه آیه مبارکه
بوده که میفرماید و نحن اقرب الیه من حبل الوريد و فی
الحقیقه بلسان پارسی خوب ذکر نموده و در این حین از خمر
رحمت رب العالمین شارب چه که از لسان قدم ذکرش جاری
شد چون حق فرموده که من بانسان نزدیکتر از رگ گردن

او با و لذا میگوید با وجود آنکه تجلی حضرت محبوب از رگی
گردن من بمن نزدیکتر است مع ایقان باین مقام و اقرار باین
رتبه من از او دورم یعنی قلب که مقر است و ارحم الراحمین است و
عرش تجلی ربّانی از ذکر او غافل است و بدو ذکر غیر مشغول از او
محجوب و بدنی و آسمانی آن متوجه و حق بنفسه قرب و همدم
ندارد مقدس است از این مقامات و نسبت او با کل علی حد
سواء بوده این قرب و بعد از مظاهر ظاهر این مسلم است
که قلب عرش تجلی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیه
قبلیه این مقام را بیان نموده ایم لا یسمعی ارضی و لا سمائی
ولکن یسمعی قلب عبدی المؤمن و قلب که محل ظهور ربّانی
و مقر تجلی رحمانی است بسا میشود که از مجلی غافل است
در حین غفلت از حق بعید است و اسم بعید بر او صادق
و در حین تذکر بحق نزدیک است و اسم قریب بر او جاری
و دیگر ملاحظه نما که بسا میشود که انسان از خود غافل است
ولکن احاطه علمیه حق لا زال محیط و اشراق تجلی شمس
مجلی ظاهر و مشهود لذا حق البته اقرب بوده و خواهد بود
چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلق
فیه محجوب و هر ذی بصری بصیرت الیقین مشاهده مینماید
که قرب و بعد بنسبتها الی الظاهر ذکر شده و میشود و آنسلاطین
قدم مقدس از قرب و بعد و از کار و اسما و صفات بوده و خواهد

بود . باری قرب بحق در این مقام توجه باو بوده و بمسند غفلت از او مثلا هر نفسیکه الیوم از رحیق اطهر ابهی نوشید باعلی زروه قرب و وصال مرتقی ومن دون آن در اسفل درک بعد و انفصال بوده اگرچه در کل احيان بذکر رحمن ناطق و باو امرش عامل باشد چنانچه الیوم ملل مختلفه که در ارضند چون از صهبای احدیه محرومند کل در تیه بعد سائر و قرب و بعد در ظهور مظاهر الهیه معلوم و مشهور هر نفسیکه بحرم ایقان توجه نمود او از اهل قرب محسوب و هر نفسیکه اعراض نمود بعید بوده و خواهد بود قرب حق بعد ندارد اگر ناس بعید نمایند اصل شجره قرب در ارض این بیان که از سما رحمن نازل شده ثابت و فرعها احاطا لسمالین وقتیکه شمس اسم قریب از مشرق لقا اشراق فرمود جمیع آفاق را احاطه نموده و قرب معنوی از قرب ظاهر اقدم و اقرب است . چنانچه مشاهده میشود بسا از نفوس که باحق بوده اند و در عشی و اشراق در ظاهر مشرف و لکن حق تصدیق قرب در حق آن نفوس فرموده چه که از قرب معنوی محروم بوده حق عالم و سائر و اگر نفسی در اقصی بلاد ساکن و بحق ناظر باشد در حق او کلمه قرب نازل و لکن یا حبذا و یا طوبی از برای نفسی که بهر دو مرزوق شود فوالذی جعلنی ذلیلا لمرالعالمین و مسجوناً لبعثق اهل العالم که اگر نفسی یکبار

از روی خلوص وجه رحمانی رازیارت نماید مقابل است با
 حسنات اولین و آخرین بل استغفرالله عن ذلك چه بذکر
 و بیان این مقام محدود نشود برفضل این مقام احدی مطلع نه
 مگر حق جل کبریاءه و اگر نفسی در شطریکه عرش ظهور در آن
 مستقر است وارد شود در جمیع عوالم لانهایه فیض و اجر این
 عمل او را مدد نماید تا چه رسد بنفسی که بقاء فائز شود و
 مقصود از آنچه از سما عنایت نازل و در کتب الهیه مذکور و مسطور
 لقاء الله بوده طوبی لمن فاز به و ورد شطر الذی من افقه
 اضا شمس جمال رحمة ربّه العلی العظیم و من تـسـرـا به
 واستنشق هوائه انه فاز بخیر الذی لیس فوقه خیر و لا فضل
 و عنایة تالله بیزورنه اهل الفردوس و یجدن منه عرف الله
 المفتر المهیمن العزیز القدیر .

باب چهاردهم

درباره حسین بن روح

جمال قدم میفرمایند قوله تعالی :

" وانه بعد الذی ظهر الله بسلطانه و ختم النبوة بمحمد
 رسول الله از ایستدل بالامامة ثم بماقاله حسین بن روح
 بعد الذی هو احتجب بالناس من کلمات التي یروی عنه
 بان القائم کان فی جابلقا وامثاله کما سمعت باذنک و کنت

من السّامعین وانّک لوتنظر الیوم لتعرف بان ملاء الفرقان
ما احتجبوا عن الله و مظهر نفسه الاّ بها رواه هذا الرجل
وکان الله علی ما اقول شهید وعلیم .

باب پانزدهم

در رضای بقضای الهی وقضای محتوم ومعلق

در یکی از الواح جمال مبارک میفرمایند :

..... بقضایای محتومه سلطان لایزالی راضی شده دلتنگ
نباشید و ما هـ والمحتوم عند ربّک لن یبدله شیء عما خلق
بین السّموات والارض چنانچه مابین عباد مذکور است دواجل
فرض نموده اند از برای هر شیء الاّ وّل معلق والثانی محتوم
ولیکن آنچه در این دو مقام ذکر نموده اند لایسمن ولا یغنی
بوده چه که از اصل علم الهی وحکم بالفه صدانی محرومند
الاّ من شاء ربّک واکثری از ناس عدم بلوغ بصرفان این دو مقام
مقر ومعتبرند در بیان این مطلب مثلی ذکر میشود که شاید
آن جناب بحقیقت آن عارف شده ناسرا بحفظ الله وقوته
از آجال معلقه حفظ نمایند که شاید بنفس محتوم وعرفان
او فائز شده موقن شوند. در شمع ملاحظه نمایند که مشتعل
است اجل محتوم آن منتهی شدن پیه وفتیل است چه که تا
این دو باقی شمع مشتعل ومنیر است و چون این دو منتهی شد

حتم است اطفای او والبته منطقی خواهد شد و ابداً تغییر
 و تبدیل در این مقام راه ندارد آنی تقدیم نجوید و آنسی
 تغییر نپذیرد چنانچه مشهود است و مشاهده میشود ولیکن
 باین حتم مرزوق شود اگر آجال اکوانیه که در نفس اکوان
 بقدرت رحمن خلق شده اند او را اخذ ننماید رفانی نسازد
 و این آجال نظر بعدم انقباض قدرت کلیه الهیه بر کل شئی
 مشهود آمده فہنیثاً لمن بلغ الی منبع الصرفان و یکون فی
 آثار بہ لمن المتفکرین و یبلغ الی مراد اللہ فی کلماتہ فطوبی
 للواقفین و البالغین مثلاً همین شمع بسا میشود کہ بانتهای
 نرسیده اریاح بر او مرور مینماید و یا اسباب دیگر عموماً خلق منطقی
 میگردد و خاموش میشود چنانچه برای العین مشاهده میشود
 جمیع علوم در نفس رشئی ظاهر و مشهود چه کہ جمیع اشیاء
 کلمات تکوینیہ الهیہ اند و علوم الهی در خزائن کلمات او مستور
 و مخزون مگر علومیکہ مخصوص ذات مقدم است و احدی را اطلاع
 بر آن ممکن نہ فسبحانہ عما ینبہ الیہ المالمون . اگرچہ در
 مقامی جمیع قضایای وارده محتوم بوده و خواهد بود و همان
 نفس امضاء دلیل بر حتمیت است ولیکن ذکر آن حال در سماء
 مشیت الهی باقی دیگر تاکی از جبروت مشیت بملکوت بیان
 آید و از قلم تقدیر تحریر شود و این حدودات مقامیہ و مراتبیہ
 کہ ذکر میشود نظر بحدودات بشریہ و اسباب ملکیت است کہ

از مشیت امکانیه خلق شده و با و راجع میشود و ما عند الله
ومشیته مقدس از شئونات تحدید بوده و خواهد بود. انتهی

باب شانزدهم

در بیان عوالم الهی و جنت و نار

جمال قدم در لوح وفا میفرمایند قوله تعالی :

" واما ما سئلت من العوالم فاعلم بانّ الله عوالم لا نهاییه
بما لا نهاییه بها و ما احط بها احد الاّ نفسه العليم الحكيم
تفكر في النوم وانه آية الاعظم بين الناس لو تكونن من المتفكرين
مثلا انك ترى في نومك امرا في ليل و تمجده بمينه بمس
سنة او سنتين او ازید من ذلك او اقل ولو يكون العالم
الذي انت رأيت فيه ما رأيت هذا العالم الذي تكون فيه
فيلزم ما رأيت في نومك يكون موجودا في هذا العالم في
حين الذي تراه في النوم وتكون من الشاهدين مع انك ترى
امرا لم يكن موجودا في العالم و يظهر من بعد اذا حقق
بان عالم الذي انت رأيت فيه ما رأيت يكون عالم اخر الذي
لا له اول ولا آخر وانك ان تقول هذا العالم في نفسك ومطري
فيها بامر من لدن عزيز قدیر لحق ولو تقول بان الروح لما
تجرد عن الملايق في النوم سيره الله في عالم الذي يكون
مستورا في سرّ هذا العالم لحق و ان الله عالم بعد عالم و

خلق بعد خلق وقد رفى كل عالم ما لا يحصىه احد الا نفسه
المحصى المليم وانك فكر فيما القيناك لتعرف مراد الله ربك
ورب العالمين وفيه كنز اسرار الحكمة وانا ما فصلناه لحزن
الذى احاطنى من الذين خلقوا بقولى ان انتم من السامعين
فهل من ناصر ينصرنى ويدفع عنى سيوفه ولا الممرضين
وهل من ذى بصير ينظر كلمات الله ببصره وينقطع عن نظر
الخلايق اجمعين وانك يا عبد نبي عباد الله بان لا ينكروا
ما لا يحقلوه قل فاسئلو الله بان يفتح على قلوبكم ابواب
السماني لتعرفوا ما لا عرفه احد وانه لهو المعطى الغفور
الرحيم واما الجنة حق لا ريب فيه وهى اليوم فى هذ
العالم حبي ورضائي ومن فاز به لينصره الله فى الدنيا
وبعد الموت يدخله فى جنة عرضها كعرض السموات والارض
ويخذ منه حوريات العز والتقديس فى كل بكور واصيل
ويستشرق عليه فى كل حين شمس جمال ربه ويستضيئ منها
على شأن لن يقدر احد ان ينظر اليه كذلك كان الامر ولكن
الناس هم فى حجاب عظيم وكذلك فاعرف النار وكن من
الموقنين ولكل عمل جزاء عند ربك ويشهد بذلك نفس امر الله
ونهيته ولو لم يكن الاعمال جزاء وثمر ليكون امره تعالى
لفوا فتعالى عن ذلك علوا كبيرا ولكن المنقطعين لمن
يشهدن العمل الا نفس الجزاء وانا لونغصل ذلك ينبغى ان

نكتب الواحا عديده " انتهى .

باب ٥ فدهم

در جواب سئوالات حاجي ابراهيم خليل قزويني

در ضمن لون مطولي اين كلمات عاليات از قلم مشيت رحمن
نازل گرديده قوله جل جلاله :

" واما ما سئلت عني فاعلم بانّي عبد آمنّت بالله وآياته ورسوله
وكتبه ولا نفرق بين احد منهم وبذلك امرت من لدى الله
المهيمن القيوم وامنّت بكلما نزل من عنده وما ينزل حينئذ
من سماء قدس محبوب واتبع ما امرت به في الكتاب بحول الله
وقوته ولن احب ان اتجاوز عن حرف منه ويشهد بذلك ذاتي
وكينونتي ثمّ لسانى ان انتم تشهدون واحل على نفسى
كل ما احله الله في البيان و احرم ما حرم من لدنه واعتقد
بكل ما نزل فيه ان انتم تمتقدون ان الذين يحللون ما
حرم الله عليهم ويحرمون ما احله الله في الكتاب اولئك
لا يفقهون شيئا ولا يعرفون . ولكن هذا السئوال لا ينبغى
لاحد من الناس لان هذا مقام لن يحرك عليه القلم ولن
يجرى عليه المداد ان انتم تصرفون ولو كان هذا السئوال من
غيرك ما اجبناه بحرف ولكن لما اردنا لك شأنا من الشئ
لذا اجبناك لملّ تستدرك في نفسك وتكون من الذينهم

مهتدون في هذه الايام التي اخذت كل نفس سكرها وكل
كانوا عن جماله معرضون الا الذين هم انقطعوا بكمهم عن
كل ما سمعوا وكانوا بعين القدس هم يشهدون ثم ينظرون
تالله الحق قد سئلت عن مقام الذي كان اكبر عن خلق
السموات والارض وجعله الله فوق شهادات عباد له ولن
يمقلها الا العارفون . بلى ان الناس يعرفون على قدر
مراتبهم ومقدارهم لا على ما قدر له فسبحانه سبحانه عما
انتم تسئلون وانك ان تكشف الحجاب عن بصرك وتصعد
الى هوا القدس في هذا الهواء الذي يهب في هذا السماء
وتنقطع عن كل من في السموات والارض وعن كل امر محدود
ليلقى الروح في صدرك من هذا المقام الذي يفنيك عن كل
ما خلق ويخلق ويكفيك من كل شئ عما كان وعما يكون كذلك
يتلوا عليك قلم الامر عن حكمة الله المهيم القيوم ويلقى عليك
ما يقربك الى مقام عز محمود الذي منعت عن الدخول في فناءه
اكثر العباد ولن يصل اليه احد الا الذين هم كانوا على
ارائك الخلد هم متكون .

واما ما سئلت عن ابني فاعلم بان ابنائي ان يتبصرون احكام
الله ولا يتجاوزون عما حدد في البيان كتاب الله المهيم
القيوم ويأمرون انفسهم وانفس العباد بالمعروف وينهون
عن المنكر ويشهدون بما شهد الله في محكم آياته المبهرم

المحتوم ويؤمنون بمن يظهره الله في يوم الذي فيه يحصى
 زمن الاولين والآخرين وفيه كل على الله ربهم يعرضون
 ولن يختلفوا في امر الله ولن يبمدوا عن شره المقدر المسطور
 اذا فاعلموا بانهم اوراق شجرة التوحيد واثماره وبهم تمطر
 السحاب وترتفع الضمام بالفضل ان انتم توقنون وهم عترة الله
 بينكم واهل بيته فيكم ورحمته على العالمين ان انتم تعلمون
 ومنهم تهب نسمة الله عليكم وتمر على المقربين ارياح عز
 محبوب ودم قلم الله و امره و كلمته بين بريته وبهم يأخذ
 ويعطى ان انتم تفقهون وبهم اشرفت الارض بنور ربك
 وظهرت آيات فضله على الذين دم آيات الله لا يحجدون الا
 من اذا هم فقد آذاني فمن آذاني فقد اعرض عن صراط الله
 المهيمن القيوم فسوف تجد اعراض المعرضين واستكبارهم
 علينا وبفيهم على انفسنا من دون بينة ولا كتاب محفوظ .
 قل يا قوم انهم آيات الله فيكم اياكم ان لا تجادلوا بهم
 ولا تقتلوهم ولا تكونن من الذينهم يظلمون ولا يشعرون وهم
 اسراء الله في الارض وردوا تحت ايدى الظالمين في هذه
 الارض التي وقعت خلف جبال مرفوع كل ذلك ورد عليهم
 حين الذي كانوا صفراء في الملك ولم يكن لهم ذنب بسبل
 في سبيل الله القادر المقدر العزيز المحبوب .
 والذي منهم يظهر بالفطرة ويجرى الله من لسانه آيات قدرته

وهو ممن اختصه الله على امره انه ما من اله الا هولاء
الخلق والامر وانما كل بامرهم وآمرون ونسئل الله بان يوفقهم
على طاعته ويرزقهم ما يرضى به فؤادهم وافئدة الذين هم
يتوارثون جنة الفردوس من لدى الله العزيز المهيمن القيوم
كذلك منا عليك في هذا اللوح وكشفنا لك ما ستر عن دونك
فضلا من لدنا عليك وعلى الذينهم بهداية الله في هذا
الفجر مهتدون الى آخرياته جللت قدرته . انتهى .

باب هيجدهم

حين ارتفاع امر الله

جمال قدم در لوحى ميفرمايند قوله تعالى :

هوالمقدر المتعالى المقدس العلى الابهى

..... واينکه از حين ارتفاع امر الله سئوال نموده بوديد
ان له وقت مخصوص فى كتاب الله ولكن اين ايام افضل بوده
وهست چه که ظلم ظالمين و انکار علماء و اعراض واعتراض
جهلا بمنزله مصفى آنچه خالص است وارد ميشود و اجرام
از دخول ممنوع قدر اين ايام را بايد بدانيم محبت والفت
وعرفان اين ايام را لذت ديگر و روح ديگر است در اين ايام
ارتفاع امر و غلبه ظاهره هر نفس مردوده ادعاى ايمان مينمايد
چنانچه مشاهده ميشود در اين ايام که فى الجملة رايحه عز

در بعضی بلدان مرور نموده بعضی از ماکرین و خادعیان ادعای محبت و ایمان نموده و بهواهای نفسانیه عامل و ناطقند چنانچه اوامر الهیه را لعب صبیان انگاشته‌اند و بغیر ما اذن الله تکلم نموده اند نسئل الله بان یؤید الکل علی ما یحب و یرضی " انتهى .

باب نوزدهم

جمال قدم جل سلطانہ میفرمایند قوله تعالی :

هوالمقدر المتعالی المقدس العلی الابهی

"..... واینکه مرقوم داشته بودید که در محبت الله انفاق جان محبوبتر است یا ذکر حق بحکمت و بیان لعمر الله ان الثانی لخیر چه که بعد از شهادت جناب بدیع علیه من کل بها ابهاه کل را بحکمت امر فرمودند باید امثال آنجناب بکمال حکمت بتبلیغ امر مشغول باشند که شاید گمراهان سبیل حقیقی الهی را بیابند و بمقام قدس قرب که مرجع من فی السموات والارض است فائز گردند شهادت در سبیل محبوب از افضل الاعمال محسوب فی الحقیقه شبه وندی نداشته و نخواهد داشت ولکن اگر خود واقع شود محبوب است جمیع امور معلق بقبول حق است و حق کل را بحکمت امر فرموده اگر نفسی بآن ناظر و عامل گردد و از افساد

و اعمال شنیعه که سبب تزییع امرالله است ظاهر نشود
 وبعد بحدوث فتنه شریعت شهادت بیاشامد این مقام اعلی
 المقام بوده و هست و فی الحقیقه این مقام سلطان مقامها
 است لا یقدر البیان ان یصفه ولا القلم ان یکتبه عجب است از
 بعضی نفوس که در چنین احوال مضطرب و متزلزل میشوند
 اصل اینست که انسان بما امره الله عامل گردد بعد از فوز
 باین مقام آنچه واقع شود محبوب بوده و خواهد بود باید
 آن جناب و جمیع احباب در کل احوال بحبل حکمت متمسک
 باشند چه که اکثری ضعیفند بمجرد ارتفاع ضوضاء مضطرب
 و خائف و محتجب مشاهده میشوند قد سبقت رحمة ربنا
 العالمین و اینکه در اشعار شیخ بهائی مرقوم داشته بودید
 این عبد شهادت میدهد که اسراریکه الیوم در وسط آسمان
 وزمین کشف شده و آن جناب بر آن مطلع گشته صد هزار مثل
 شیخ مرحوم و فوق فوق آن بآن عارف نبوده و مطلع نگشته
 چنانچه مشاهده نموده اید که علمای اعلام چه اوها ماتی در
 ظهور قائم مجسم نموده اند و چه مقدار از اوراق لطیفه
 مرده را بدگرطنونات لایسمن لا یغنی سیاه نموده اند
 کتب متعدده در این مقام نوشته اند و کلمه از آنرا ادراک
 ننموده اند " انتهی .

بِسَابِ بَيْسْتَمِ

در جواب سئوالات ممتدده

جمال قدم میفرمایند قوله تعالى :

"بِنَامِ دُوسْتِ هُوِ نَامٌ"

کتابت لدی الوجہ حاضر آنچه مسطور مذکور آمد و شنیده شد انشاء اللہ همیشه ایام بذکر مالک انام مشغول باشید و آنچه سؤال شده بود از آیه منزله در هیکل که بملوک خطاب شده صحیح همانست که نازل شد کلمه ترک نشده حرکت قلم اعلی در میادین الواح با طوار مختلفه مشاهده میشود در مقامی مطلب بایجاز نازل این بیان موسوم است بسهل ممتنع و در مقامی جمع مابین مقامین لذا در سوره طوک آیات مذکوره باختصار ذکر شده و این افصح است اذ اقل بسائی جرم حبسوه قالوا انهم ارادوا ان یجدوا الدین کسه معنی آن اینست اگر گفته شود به چه جرم و عصیان نیر امکان را حبس نموده اید گویند این قوم اراده نموده اند که دین را تجدید نمایند از مصدر اعلی جواب نازل اگر قدیم را اختیار نموده اید و اوست پسندیده نزد شما چرا شرایع قبل را ترک نمودید در اول این آیه قل مقدر است که چنین

میشود قل لو كان القديم هو المختار الخ وچون از بیان
رحمن معنی قل مفهوم میشود لذا ذکر نشد و این مقام
ظهور کل فصاحت است باری این آیه ترك نداشته و صحیح
است و آنچه در آیه اخری مذکور داشتید قوله تعالی :

ان الملح من افق الانقطاع بوده و اینکه از آیه منزله در لوح
پا سوال نمودند این عبارات تلویحات کلمات این است
که ذکر شده در مقامی میفرماید و اقول لكم ان كثيرين سيأتون
من المشارق والمغرب ويتكثون مع ابراهيم واسحق ويعقوب
في ملكوت السموات و اما بنوا الملوك فيطرحون الى الظلمة
الخارجية هناك يكون البكاء و صرير الاسنان و در مقام دیگر
مذکور ان النور قد جاء الى العالم و احب الناس الظلمة
اكثر من النور لان اعمالهم كانت شريرة لان كل من يعمل
السيئات يبغض النور ولا يأتي الى النور لئلا توبخ اعماله و اما
من يفعل الحق في قبل الى النور لكي تطهر اعماله انها
بالله مضمولة * انتهى .

از دو فقره مذکوره تلویح بیان مالک اسما در آیه منزله معلوم
میشود بعضی بیانات در الواح راجع است بکتاب قبل
و ماسطر فیها در این ایام مخصوص از برای ملت زرد شست
الواحی نازل و آنچه در کتب ایشان تا امروز مستور بود مذکور
آمد و لکن تا ما عندم معلوم نشود احدی بر تلویحات کلمات

منزل آیات مطلع نخواهد شد .

و اما ماسئلت من الارواح و اطلاع بعظها بعضا بمصد
صمودها فاعلم ان اهل البهائم الذين استقروا على السفينة
الحمراء اولئك يماشرون و يؤانسون و يجالسون و يطيرون
و يقصدون و يصعدون كأنهم نفس واحدة الا انهم هم
المطلبون و هم الناظرون و هم العارفون كذلك قضى الامر
من لدن عليم حكيم اهل بها که در سفینه الهیه ساکنند
کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر
این مقام منوط بایقان و اعمال نفوس است نفوسیکه در یک
درجه واقفند مطلعند از کمیات و کیفیات و درایج و مقامات
یکدیگر و نفوسیکه در تحت این نفوس واقفند گماهی و حقه بر
مراتب و مقامات نفوس عالین از خود اطلاع نیابند . لکل
نصیب عند ربک طوبی لنفس توجّهت الی الله و استقامت فی
حبّه الی ان طار روحه الی الله الملك المقتدر الغفور الرحیم
و اما ارواح کفار لعمری حین الاحتضار یعرفون ما فـات
عنهم و ینوحون و یتضرعون و كذلك بعد خروج ارواحهم من
ابدانهم این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت
مطلع به اعمال و افعال خود خواهد شد قسم بآفتاب فوق
اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر
آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب

و وحشتی رونماید که فوق آن متصور نه نیکوست حال نفسی که
 رحیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک
 اریان گرفت و آشامید چون از قبل وعده جواب شد لذا
 این مختصر درحینی که ضوضاء مفترین مرتفع است و صیاح
 غافلین صوت وصیت رعد را منع نموده نازل و ارسال شد
 الیوم باید احبای الهی ناظر بظهور و مایظهر منه باشند
 بعضی روایات قبلیه اصلی نداشته و ندارد و آنچه ۵ م مل
 قبل ادراک کرده اند و در کتب ذکر نموده اند اکثر آن بهوا
 نفس بوده چنانچه مشاهده نموده اید که آنچه در دست
 ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات الهیه اکثری بغیر
 حق بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح
 شد و تصدیق نمودند که کلمه از کلمات الهیه را ادراک ننموده
 بودند مقصود آنکه اگر احبای الهی قلب و سمع را از آنچه
 از قبل شنیده اند طاهر نمایند و بتمام توجه بمطلع امر و ماطهر
 من عنده ناظر شوند عند الله احب بوده مع این بلائیای
 وارده و قضایای نازله قلم اعلی دوست نداشته و ندارد
 الا بما ینطق بالحق انه لا اله الا انا الصمیم القیوم
 چه که نفعه این کلمه مانع است از ورود احزان و لکن اگر
 بتأویلات کلمات قبل مشغول شود معین بر احزان خواهد
 بود تا بعد خدا چه خواهد و وقت چه اقتضا نماید حال

باین قدر اگتفا رفت اَن اَحْمَدُ وكن من الشَّاكرين كِبَرٍ من قِبَلِي
 احبائى الذين اختصهم الله لحيه و جعلهم من الفائزين
 والحمد لله رب العالمين ان يا رضا قد ذكر لى العرش
 ذكرك وهذا جواب ما اردته فى سئوالك ينبغى لك بان
 تطير من الشرق فى هواء حب ربك المتعالى العزيز المنان...
 انا فدينا الابن و ما اطلع بما اراد ربك لا جبريل ولا الطئكة
 المقربين فاطمى انا كتبنا لعبدنا الخالق الذى كان من
 ملاء الروح كلمة نلقياها عليك مرة اخرى فضلا من لدن ربك
 العزيز الغفار نزلنا له ان سئل مسئلة يا ايها الناظر
 الى المنظر الابهى ليس اليوم يوم السئوال اذا سمعت نداء
 ربك قل لبيك يا محبوب العالمين فى كل سنة من ۵ — هذا
 الظهور بعثنا اسماعيلا وارسلناه الى مشهد الفداء وما
 فدينا به ذبح كذلك قضى الامر من لدن ربك العزيز المختار
 منهم اسماعيل (۱) الذى سرح مسرعا الى مقر الفداء فى العراق
 بعد الذى انجذب بكلمة من لدنا وفدى نفسه منقطعا عن
 الاكوان و منهم اشرف (۲) الذى كان زاكرا بين العباد

-
- (۱) مقصود جناب سيد اسمعيل ذبيح زواره ايست برائى
 شرح شهادت آن جناب بجلد اول كتاب رحيق مختوم
 در ذيل جملته (ذبيح كعبه وفا) مراجعه فرمائيد .
 (۲) مقصود جناب سيد على اشرف زنجانى است كه مادرش
 عنبر خانم اورا در قتلگاه بجانبازي تشويق نمود .

بذکر ربه مالك يوم المتناد و كلما منعه از داد شوقه الى الله الى ان فدى نفسه و طار في ۵ و اء القرب و دخل مقعدا لا من مقام الذي جعلناه اعلى المقام و منهم البصير (۳) عليه ثناء الله و ذكره لعمري ان جذب بندائه حقايق الاشياء ان طالع من افق بيته بثناء ربه و كان مناديا بين المصنوعين بهذا الاسم الذي منه اضطربت البلاد الى ان شرب كأس الشهادة و فاز بما لا فاز به احد قبله كذلك نزلنا الامم في الالواح و منهم من فدى نفسه في الطاء (۴) و منهم من قطع حنجره (۵) ان رأى نفسى مظلوما بين ايدي الفجار و منهم من اخذه حب الله على شأن نبذ نفسه في البحر (۶) قل ان اعتبروا يا اولى الابصار لم ادراى ذبيح اذكرك يا ايها المذكور بلسان ربك في هذه الليلة التي يطوف حولها النهار و منهم فخر الشهداء (۷) الذي احضرناه لدى الوجه و خلقناه بكلمة من لدنا ثم ارسلناه بكتاب ربك الى الذى

(۳) مقصود جناب ابا بصير است كه با جناب اشرف در زنجان شهيد شد .

(۴) مقصود جناب سليمان خان است .

(۵) مقصود جناب حاجى جعفر است براى تفصيل بمقاله سياح مراجعه شود .

(۶) مقصود جناب آقاعبد الفغار است .

(۷) مقصود جناب بديع خراسانى است .

اتبع هوييه وفصلنا فيه ماتمت به حجة الله عليه وبرهانه على
 من في حوله كذلك قضى الامر من لدن مقتدر الذي كينونة
 الاقتدار ينادى عن ورائه لك العظمة والاقتدار.
 ای سائل لسان قدم میفرماید بقول ناسر.... سر برینہ
 فراوان بود بخانه ما . محبوبتر آنکه در این ذبایع فکر کنی
 و در جذب و شوق و وله و اشتیاق این نفوس مذکورہ و مقامات
 ایشان سیر نمائی . و ایشان نفوسی هستند که بمیل و اراده خود
 در سبیل محبوب آفاق جان ایثار نمودند و از مشہد فدا
 برگشتند اینہمہ اسماعیل نقد داری و خود بر احوال
 بعضی مبالغی این نقد تورا کافی است و چه مقدار نفوس
 دیگر کہ بعد از اخذ بمنتهای استقامت ظاہر شدند بشأنیکہ
 تاحین خروج رون از جسد بذکر اسم اعظم جہرۃ زاکر
 بودند و امثال این نفوس در ابداع ظاہر نشدہ لو تتفکر
 تخر علی التراب و تقول لك العظمة والجلال یا محیی من
 فی العالمین و ما سمعت فی خلیل الرحمن انہ حق لا ریب
 فیہ مأمور شدند بذبح اسماعیل تا آنکہ ظاہر شود
 استقامت و انقطاع او در امر اللہ بین ماسواہ و مقصود
 از ذبح او ہم فدائی بود از برای عصیان و خطاہای من
 علی الارض چنانچہ عیسی بن مریم ہم این مقام را از حق جل
 و عز خواستند و همچنین رسول اللہ حسین را فدای نمودند

احدی اطلاع بر عنایات خفیه حق و رحمت محیطه اونداشته
وندارد نظر بمصیان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن و
مصیبات وارده بر اصفیاء و اولیاء جمیع مستحق هلاکت بوده
و هستند و لکن اللطاف مکنونه الهیه بسببی از اسباب ظاهره
و باطنه حفظ فرموده و میفرماید تفکر لتعرف و کن من الثابتین
و اما ما سئلت من الجبریل اذا جبریل قام لدی الوجوه
ویقول یا ایها السائل فاعلم اذا تکلم لسان الاحدیة بکلمة
العلیا یا جبریل ترانی موجودا علی احسن الصور فی ظاهر
الظاهره لا تعجب من ذلك ان ربک لهوالمقدر القدير
آنچه سؤال شده و میشود جمیع در الواج الله از قبل و بعد
تلویحا و تصریحا نازل و الیوم نغمه قلم قدم لا اله الا انا
المهیمن الفیوم است هذا ما وعدتم به فی البیان من لدی
الرحمن لو انتم تعلمون " انتهى .

باب بیست و یکم

در بیان حجّت و برهان

جمال قدم میفرمایند قوله تعالی :

"بنام خداوند یکتا"

"مکتوبی از شما رسید آنچه در او مذکور بود نزد اهل بصر
واضح و مبرهن است بشنو ندای مظلوم آفاق را از حق

بخواه تا قادرشوی بر محو موهوم و صحو معلوم نوشته بودی
 که سالها دینی تحصیل نموده و بان موقنی اگر نفسی از شما
 سؤال نماید که بچه حجت و برهان چه خواهی گفت آن
 اجمل محضک بین یدی الرحمن ثم انطق بالانصاف انسی
 لك ناصح امین مدالیبی را که ذکر نمودی و علامت حقیقت
 قرار دادی این امور نزد حق لم یزل و لایزال مردود بوده
 بهتر آنکه خالصا لوجه الرحمن قدری از آیات قرآن تلاوت
 نمائید و در معانی آن تفکر کنید شاید در این یوم که سلطان
 ایام است از رحیق عرفان محروم نمانید و از کوثر وحی الهی
 بی نصیب نشوید از جمله در این آیات مبارکه که از قبل بر
 محبوب عالم و سید ام نازل شده تفکر کنید میفرماید و قالوا
 لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا او تكون لك جنة
 من نخيل و عنب فتفجرا لا نهار خلالها تفجيرا او تسقط
 السماء كما زعمت علیا کسفا او تأتي بالله و الملائكة قبيلا
 او يكون لك بيت من زخرف او ترقى فی السماء ولن نؤمن
 لرقيك حتى تنزل علینا کتابا نقره قل سبحان ربی
 هل کنت الا بشرا رسولا این آیاتی است که مشرکیان
 بخاتم انبیا روح ماسویه فداه گفته اند یعنی مضمون این
 آیات را شرایط ایمان قرار داده اند که اگر آن حضرت طاهر
 فرماید بحق موقن شوند حال تفکر در آن نفوس غافلہ نمائید

که عرض کرده اند باید در ارض بطحاء چشمه جاری کنی
 و یا یک بیتی از طلا ظاهر کنی از برای ما یا اینکه با آسمان
 صعود نمائی مقابل چشم ما و بیائی بکتابی که او را قرائت
 کنیم یا بستانی ظاهر کنی که در آن نخل و عنب باشد یا آنکه
 بد حق جل جلاله و قبیلی از ملائکه بیائی اینها اموراتی بود
 که مشرکین حجاز از سید عالم خواستند که ظاهر فرماید تا موافق
 شوند بآنچه بیان فرموده و معانی آن مجملی ذکر شد
 حال ببصر حدید و قلب اطهر و انصاف کامل ملاحظه نمائید
 لِيُحْصِحَ لَكَ الْحَقَّ وَيُظْهِرَ لَكَ صِرَاطَهُ الَّذِي طَهَّرَ بِالْحَقِّ
 وَتَجِدَ نَفْسَكَ عَلَيَّ يَقِينٍ مَبِينٍ .

و بعد از این سئوالات ملاحظه کنید که حق جل جلاله در جواب
 چه فرموده بگوهر کنت الا بشرا رسولا و اگر این عرایض مقبول
 میشد و حق تعالی برهانه ظاهر میفرمود آنچه را که
 خواسته بودند بزعم آنها دیگر در ارض مصرض و منکر بر حسب
 ظاهر مشاهده نمیشد و حال آنکه در مقام دیگر میفرمایند
 اگر ببینند جمیع آیات را بحق مقبل نشوند و بافق اطی
 توجه نمایند حال آنجناب در آنچه خواسته اند تفکر نمایند
 قسم بمنزل کتب که اگر بانصاف و مقدس از اغراض نفسانی
 در آنچه ذکر شد تأمل نمائید الهته بحق راجع شوید
 وَمِنْ قِطْعَا عَنِ كُلِّ مَسْئُومٍ اَللّٰهُ اَزْبِيتْ خَارِجٌ وَبَلْبِيكَ اَللّٰهُمَّ

لبیک ناطق گردید حق منتظر آن نبوده و نیست که هر نفسی آنچه بخواهد ظاهر فرماید علم یفعل مایشاء بر افراخته و بنگمه احکم ما ارید ناطق این بسی واضح است که حق جل کبریاءه فاعل مختار است آنچه بگوید و بفرماید و مان مصلحت عباد بوده و خواهد بود و آنچه شما خواستید اعظم از آن ظاهر شده در کتب الهیه تفرس نمائید تا مآل شوید بر علم و حکمت و سلطنت و قوت و قدرت و احاطه حق تعالی قدرته و تعالی عظمته و تعالی سلطنته انشاء الله از امثال این ما الی واقوال که معرضین اعصار قبل بان تکلم نموده اند مقدس و منزّه شوید و به حجت باقیه الهیه و ما ظهروا عندناظر و متمسک باشید قد ظهروا لا ظهروا من قبل یشهد بذلك کل حجر و مدر و لکن الناس اکثرهم من الغافلین قل سبحانک یا اله الوجود و مالک الغیب والشهود اسئلك باسمک المخزون الموعود الذی به ماج بحر عرفانک و هاج عرف قمیصک و فتح باب لقاءک علی من فی سماءک و ارضک بان تؤیدنی علی عرفان مشرق و حیک و مطلع آیاتک ای رب انا الذی منعتنی الا وهام عن افق یقینک و ظنون المباد عن بحر فضلك اسئلك بنفسک بان توفقنی علی الاقبال الیک

والاعراض عن دونك اي رب انت الكـريم
ذوالفضل العظيم لا تطرد هذا المسكين
عن باب عطاءك ولا هذا المحروم
عن لجة بحر احديتك فاغفر وجودك
واحسانك انك انت الجواد
الكريم وانك انت
ارحم الراحمين

*

*